

الذکر الحبيب

مجموعه‌ی نامه‌های
حضرت منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ



کتاب: **الکلم الطَّيِّب؛** مجموعه‌ی نامه‌های حضرت علامه منصور
هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی
ناشر: دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی
نسخه: **پنجم**
زمان انتشار: مهر (میزان) ۱۳۹۹ هجری شمسی
مکان انتشار: بلخ؛ افغانستان



هشدار!

این کتاب وقف بر مسلمانان است و شرعاً قابل فروش نیست، ولی چاپ و نشر آن، مشروط به حفظ کامل محتوای آن و حقوق معنوی نویسنده، به صورت رایگان یا بدون دریافت سود، جایز است.



العلم الطيب

مجموعه‌ی نامه‌های

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى





فهرست

- سخن ناشر ۸
- نامه‌ی یکم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب درباره‌ی اینکه با اندیشه‌ها و آموزه‌هایش شناخته می‌شود، نه با نام و نشان. ۱۰
- نامه‌ی دوم؛** نامه‌ای از آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از دنیاگرایی بر حذر می‌دارد. ۱۲
- نامه‌ی سوم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن مسلمانان را از ناآگاهی بر حذر می‌دارد و به سوی کسب علم و شناخت حق و باطل فرا می‌خواند. ۱۷
- نامه‌ی چهارم؛** فرازی دیگر از نامه‌ی آن جناب که در آن بر ضرورت شناخت حق و باطل پای می‌فشارد. ۲۵
- نامه‌ی پنجم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب درباره‌ی ضرورت معیار شناخت و کمال آن ۲۷
- نامه‌ی ششم؛** نامه‌ای از آن جناب که در آن یاران خود را پند می‌دهد. ۲۸
- نامه‌ی هفتم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب در نکوهش عالمان زمان ۳۳
- نامه‌ی هشتم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن مردم را از گمراهی بیم می‌دهد و به شناخت حق و پذیرش آن فرا می‌خواند. ۳۵
- نامه‌ی نهم؛** نامه‌ای از آن جناب در تشبیه کار خود برای مهدی به کار مسلم بن عقیل برای حسین ۳۷

- نامه‌ی دهم؛** نامه‌ای از آن جناب که در آغاز حرکت خود نوشت و در آن مقصود خود را برای جهانیان تبیین کرد. ۳۸
- نامه‌ی یازدهم؛** نامه‌ای از آن جناب در توصیف عدالت و دعوت به سوی عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۴۰
- نامه‌ی دوازدهم؛** فرازهایی از نامه‌ی آن جناب در نکوهش حاکمان ظالم و عالمان وابسته به آنان ۵۰
- نامه‌ی سیزدهم؛** نامه‌ای از آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از ردائیل اخلاق بر حذر می‌دارد. ۵۶
- نامه‌ی چهاردهم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن به سوی حکومت خداوند دعوت می‌کند و از حکومت غیر او باز می‌دارد. ۵۸
- نامه‌ی پانزدهم؛** دو نامه از آن جناب درباره‌ی احکام خمس ۶۴
- نامه‌ی شانزدهم؛** نامه‌ای ارزشمند از آن جناب که حاوی سی دستور اخلاقی است. ۶۶
- نامه‌ی هفدهم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از اهل پُمیثی یاد می‌کند و پیروان شهوات را بیم می‌دهد. ۶۹
- نامه‌ی هجدهم؛** نامه‌ای از آن جناب درباره‌ی سوگواری برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و احکام آن ۷۱
- نامه‌ی نوزدهم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از فرجام گذشتگان یاد می‌کند و به حاکمان زمین هشدار می‌دهد. ۷۵
- نامه‌ی بیستم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از روز رستاخیز یاد می‌کند و از فرجام دنیاگرایی بیم می‌دهد. ۸۰
- نامه‌ی بیست و یکم؛** نامه‌ای از آن جناب درباره‌ی احکام نماز میت ۸۲



- نامه‌ی بیست و دوم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب برای مردم که در آن احوالشان را وصف می‌کند و از عاقبت کارشان بیم می‌دهد. ۸۵
- نامه‌ی بیست و سوم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از خداوند می‌ترساند. ۸۶
- نامه‌ی بیست و چهارم؛** نامه‌ای شگفت از آن جناب در عتاب با کسانی که حقانیتش را می‌بینند و به یاری‌اش نمی‌شتابند. ۸۸
- نامه‌ی بیست و پنجم؛** فرازی از نامه‌ی آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از همشسین بد برحذر می‌دارد. ۹۱

سخن ناشر

خدای را سپاس می‌گزاریم که ما را به برداشتن گامی دیگر در راه نشر معارف اسلام ناب و معرفی دین خالص به جهانیان در این روزگار پرفتنه از طریق نشر اثری دیگر از آثار نورانی و حیات‌بخش حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی - این بنده‌ی صالح خود- موفق فرمود.

کتاب پیش رو با نام قرآنی «الكلم الطيب» به معنای «سخنان پاکیزه»، گنجینه‌ای ارزشمند از نامه‌های نوشته شده توسط حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی برای شاگردان ایشان و سایر مردم است که توسط دفتر آن جناب به صورت کتاب جمع‌آوری و تدوین شده است تا مایه‌ی روشنی چشم طالبان علم و حکمت و تعلیم و تربیت مسلمانان جهان باشد. بدون شک هماهنگی و همانندی این نوشته‌ها با نوشته‌های پیامبران و صدیقان، بر هیچ خواننده‌ی منصف و مطلعی پوشیده نیست و از هماهنگی و همانندی اندیشه، سیره و روحیه‌ی این انسان بزرگ، با اندیشه، سیره و روحیه‌ی آنان برخاسته است و از شکل‌گیری شخصیت او بر پایه‌ی تبعیت کامل از آنان حکایت می‌کند و به روشنی نمایان می‌سازد که او مردی از تبار آنان است و پا بر جای پای آنان می‌گذارد؛ همچنانکه نه تنها گفتارها و نامه‌های او از سنخ گفتارها و نامه‌های آنان است، بلکه نهضت عملی او نیز استمرار نهضت عملی آنان برای اقامه‌ی اسلام حقیقی در جهان و مبارزه با ظلم و بدعت‌هاست.

امید می‌رود که این مجموعه‌ی آموزنده به اصلاح عقاید و اعمال مسلمانان جهان در این قرن پرآشوب کمک کند. گفتنی است که این مجموعه،



هر از چند گاهی به روز می‌شود و با این وصف، برای طالبان علم و حکمت شایسته است که پیگیر آن باشند و جدیدترین نسخه‌ی آن را دریافت کنند ان شاء الله.

از همه‌ی کسانی که ارزش این گوهرهای معنوی را درک می‌کنند، دعوت می‌نماییم که ما را در ترجمه، چاپ و نشر آن میان مسلمانان جهان، یاری رسانند؛ چراکه این کار، با وجود مخالفت‌ها و سنگ اندازی‌های گوناگون، کاری به غایت دشوار و نفس گیر است و از این دفتر مستقل و مردم‌نهاد با توانایی و بضاعت ناچیزش ساخته نیست.

با تشکر

دفتر منصور هاشمی خراسانی
هفدهم ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری قمری



نامه‌ی یکم

فرازی از نامه‌ی آن جناب درباره‌ی اینکه با اندیشه‌ها و آموزه‌هایش شناخته می‌شود، نه با نام و نشان.

بنده‌ی صالح خداوند منصور هاشمی خراسانی، در سرآغاز نامه‌ی خود خطاب به مسلمانان پارسی، پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبرش نوشت:

«و اما بعد.. ای گروه خردمندان! ای برادران و خواهران مسلمان! با شما درباره‌ی شما سخن می‌گویم. آیا سختم را می‌شنوید و دل می‌سپارید یا گوش خود را می‌گیرید و ره می‌سپارید؟! به خدا سوگند اگر دشمنِ انسان برای او نامه‌ای بنویسد، او آن را با دقت می‌خواند تا بداند که دشمن او برایش چه نوشته است، در حالی که من دوست دلسوز و برادر خیرخواه شما هستم و سزاوارترم تا بدانید برای شما چه نوشته‌ام. اگر شما من را نمی‌شناسید من شما را می‌شناسم و اگر شما من را دوست نمی‌دارید من شما را دوست می‌دارم. به سختم گوش بسپارید و نپرسید که کیستم؛ چراکه کیستی انسان در سخن او آشکار می‌شود و عاقل به سخن می‌نگرد نه به گوینده‌ی آن!

چه بسیار سخن راستی که کودکِ گوید و چه بسیار سخن دروغی که بزرگان گویند! سخن راست، راست است اگر چه کودکِ گوید و سخن دروغ، دروغ است اگر چه بزرگان گویند! از این رو، اگر سخنی را بشناسید، شناختن گوینده‌ی آن به شما زبانی نمی‌رساند، همچنانکه اگر سخنی را شناسید شناختن گوینده‌ی آن به شما سودی نمی‌رساند! پس به سختم گوش بسپارید تا من را بشناسید؛ چراکه انسان در زیر زبان خویش پنهان است و کسی شناخته نمی‌شود تا آن‌گاه که به سخن در آید.

شما گوش داده نشده‌اید مگر برای شنیدن و چشم داده نشده‌اید

مگر برای دیدن و عقل داده نشده‌اید مگر برای تمییز آن چه می‌شنوید و می‌بینید که کدامین راست و کدامین ناراست است. پس سخنم را با گوش خود بشنوید و با عقل خود بر رسید تا اگر راست بود بپذیرید و اگر ناراست بود نپذیرید. خداوند به شما توفیق دهد؛ چراکه شیطان می‌خواهد شما نشنوید تا ندانید و ندانید تا بدبخت شوید و آیا بدبختی جز در پی نادانی است؟!

من می‌دانم کسانی که پیش از من بوده‌اند، سخن، بسیار گفته‌اند و شما را رنجانده‌اند؛ چراکه بسیاری از سخنان آنان دروغ بوده است و چیزهایی گفته‌اند که به آن دانشی نداشته‌اند و گروهی از آنان کسانی هستند که شما را نمی‌خواهند مگر برای خودهایشان و سخن نمی‌گویند مگر برای فریب. شما را به سوی حقی فرا می‌خوانند که خود از آن بیگانه‌اند و برای شما خیری می‌خواهند که خود از آن بی‌بهره‌اند! اینان دین را تکیه‌گاهی برای قدرت و آخرت را دست‌آویزی برای دنیا کرده‌اند؛ و گرنه، نه دین را چنانکه باید می‌شناسند و نه آخرت را چنانکه شاید می‌خواهند.

اکنون من برای شما سخن می‌گویم، در حالی که نه امید قدرتی و نه طمع دنیایی دارم. یکی هستم از میان شما که مانند شما در زمین ضعیف شمرده می‌شوم و در پی برتری یافتن بر شما یا تباهی انگیختن در زمین نیستم. جز این نمی‌خواهم که امر به معروف و نهی از منکر کنم، تا خداوند هر که را خواهد بشنوند و هر که را خواهد کر نماید و شما چه می‌دانید؟! شاید چیزهایی را دگرگون سازد و از روی چیزهایی پرده برگیرد؛ چراکه او بر هر کاری توانا و به هر چیزی داناست.»



نامه‌های دوم

نامه‌ای از آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از دنیاگرایی بر حذر می‌دارد.

عبد الله پسر حبیب ما را خبر داد، گفت: حضرت منصور هاشمی خراسانی برای من نامه‌ای نوشت و در آن پس از نام خداوند و ستایش او و درود بر پیامبر و خاندانش فرمود:

«و اما بعد..»

ای عبد الله پسر حبیب! بدان که رستگاری، عاقبت پرهیزکاران است و پرهیزکاری عنوان عبادت خداوند و عبادت خداوند، همان اطاعت اوست و اطاعت او، عمل به واجبات و پرهیز از محرماتی است که در کتاب خود و سنت پیامبرش بیان فرموده است. پس بندگان خداوند، پرهیزکارانی هستند که نیکوکارانی راست‌گفتار و پارسایانی خویشتن‌دارند؛ آن‌ها که دل‌هاشان از بیم خداوند لرزیده و به امید او در جای خود قرار یافته؛ آن‌ها که لب‌هاشان از ذکر بسیار خشکیده و شکم‌هاشان از روزه‌ی پیایی لاغر گردیده؛ آن‌ها که نفس‌هاشان از دام هوس گسسته و بر رخسارشان غبار فروتنی نشسته؛ آن‌ها که یاد مرگ دل‌هاشان را پرداخته و آخرت دنیا را از چشمشان انداخته؛ دغدغه‌ی تکالیف، خواب را از آن‌ها ربوده و پروای حقوق، خوراک را از آن‌ها گرفته است. با آن‌چه مردم گریزانند، مأنوسند و از آن‌چه مردم مأنوسند، گریزانند. می‌دانند که به زودی رهسپار دیار دیگری هستند و باید برای این سفر توشه‌ای بگیرند. می‌دانند که راه درازی در پیش دارند و باید از گردنه‌های صعب‌العبوری بگذرند؛ راهی که روندگانش هرگز باز نگشتند و گردنه‌هایی که گویی مسافران را بلعید. آه که چه امروز به فردا نزدیک است! پس آن‌ها در اندیشه‌ی این سفر می‌گیرند و خود را برای آن مهیا می‌سازند؛ چنانکه گویی نفس‌های آخر را می‌کشند یا پیش از آنکه بمیرند، مرده‌اند.



ای عبد الله! آن‌ها دنیا را شناخته‌اند و ارزش آن را سنجیده‌اند؛ پس آن را کالایی بی‌ارج یافته‌اند و از آن روی برتافته‌اند.

ای عبد الله! تو نیز دنیا را بشناس؛ زیرا کسی که چاه را می‌شناسد خود را در آن نمی‌اندازد و کسی که از زهر آگاه است آن را نمی‌نوشد.

ای عبد الله! من دنیا را به تو می‌شناسانم. دنیا چون زنی است که کابین او مرگ است یا روسپی بی‌آبرویی است که اجرت او ننگ است. زنهار! او را به همسری نگیر و با او همبستر نشو؛ چرا که این بی‌وفا، شوهرانش را کشته و میراث‌شان را به تاراج برده و عاشقانش را خواب کرده و دارایی‌شان را به سرقت برده است. زنهار! با آرایش خود دلت را نریاید و با عشوهِ هایش تو را نفریاید.

ای عبد الله! من دنیا را به تو می‌شناسانم. دنیا چون چاهی است خشکیده یا به انواع نجاسات آلوده؛ پس دلو خود را در آن نینداز و آن را آب‌شخور خود قرار نده.

ای عبد الله! من دنیا را به تو می‌شناسانم. دنیا نردبانی است فرسوده که بر آن اعتمادی نیست؛ یا سوراخ مار را ماند که هر کس در آن دست برده، گزیده؛ یا مرداری که گفتار را می‌خواند و مگس را گرد می‌آورد، ولی شیر را می‌راند و آدمی را نفرت می‌افزاید.

ای عبد الله! دنیا زنی است که نمی‌زاید و درختی است که میوه نمی‌دهد و ابری است که نمی‌بارد و سایه‌ای است که نمی‌پاید. زنهار! آن را تکیه‌گاه خود مگیر؛ چرا که تکیه بر دنیا، تکیه بر باد است و دوستی با آن دوستی با گرگ است و با گرگ چه کسی دوستی تواند کرد؟!

ای عبد الله! دنیا را دوست ندار؛ زیرا دنیا آن را که بیش از همه دوستش داشته، وا گذاشته است. اگر باورت نمی‌آید به گذشتگان بنگر؛ آن‌هایی که روزگاری در کنارت بودند و امروز اثری از آن‌ها نیست. پس سرگذشت آن‌ها را مرور کن و از عواقب آن‌ها عبرت بگیر؛ زیرا آن‌ها انسان‌هایی چون تو بودند

که مرگ گلویشان را گرفت و قبر، اجسادشان را بلعید و زمان، آثارشان را محو کرد. آیا می‌پنداری که آنچه بر سر آن‌ها آمد بر سر تو نخواهد آمد؟! چگونه؟! در حالی که بسیاری از آن‌ها قدرتمندتر از تو و بسیاری دیگر ثروتمندتر از تو بودند و با این حال، قدرت و ثروتشان به آن‌ها سودی نرساند و سرانجام به درون دژه‌ی مرگ سرنگون گردیدند. زنهار! معاشرت با زندگان تو را از مردگان غافل نکند، تا با آن‌ها در تحصیل مال مسابقه دهی و در ساختن خانه‌ها و خریدن ابزارها و گرفتن زن‌ها و فرو رفتن در لذت‌ها؛ چراکه زندگان، مردگان آینده هستند؛ همچنانکه مردگان، زندگان گذشته‌اند.

ای عبد الله! چه بسیار خفتگانی که برنخاستند و روندگانی که باز نگشتند و بیمارانی که بهبود نیافتند. همانا هر که زنده است می‌میرد و هر که می‌خورد، خوراک خاک می‌شود.

ای عبد الله! از مرگ غافل نباش؛ چراکه مرگ از تو غافل نیست و خود را برای آن مهیا کن؛ چراکه نمی‌دانی در کدامین لحظه سر می‌رسد. آرزوهای دراز را رها کن و در پی خواهش‌های نفس نرو. نه به اقبال دنیا شاد شو و نه از اِدبار آن غمگین. مهار خود را از شیطان بگیر و به خلیفه‌ی خداوند در زمین بسپار؛ چرا که شیطان تو را به سوی آتش می‌راند و خلیفه‌ی خداوند در زمین، تو را به سوی بهشت می‌خواند.

ای عبد الله! یاران مهدی کسانی نیستند که معصیت خداوند می‌کنند؛ یاران او کسانی هستند که از گناهان کوچک و بزرگ می‌پرهیزند؛ شب‌ها را به نماز بر می‌خیزند و روزها را به تحصیل علم و تعلیم آن به دیگران می‌پردازند. به وعده‌های خداوند ایمان دارند و از روز جزا می‌هراسند؛ روزی که در پیش‌گاه پروردگار می‌ایستند و کردار خویش را حاضر می‌بینند.

یاران مهدی به اخلاق انبیاء خدا متخلّق و به آداب اولیاء او مؤدّب‌اند. حق را چون برایشان آشکار شد می‌پذیرند و باطل را چون برایشان رسوا گشت وا می‌گذارند. نه متعصّب و لجوج‌اند و نه بدزبان و یاوه‌گو. بر خداوند

دروغ نمی‌بندند و از کسانی که بر او دروغ می‌بندند کناره می‌گیرند. نماز را در وقت فضیلتش برپا می‌دارند و از مال خود به نیازمندان می‌بخشایند. خشم خود را فرو می‌خورند و از جفای مردم در می‌گذرند. پدر و مادر خویش را گرمی می‌دارند و بر بد خلقی آن دو صبر می‌نمایند. به دوستان خود با بهانه‌ی دوستی بی‌احترامی نمی‌کنند و به دشمنان خود با بهانه‌ی دشمنی ستم نمی‌ورزند. با جاهلان مدارا می‌نمایند و با سفیهان دهان به دهان نمی‌گذارند. نه پرگویی و پرخنده‌اند و نه پر خواب و پر خور. مهار شهوت را در دست دارند و جانب عفت را فرو نمی‌گذارند. نه چشم‌چران و بی‌حیایند و نه خودنمای و هرزه‌گویی. با فاسقان دوستی نمی‌کنند و با ظالمان مجالست نمی‌نمایند. به کارهای سودمند می‌پردازند و وقت خود را هدر نمی‌دهند. با کتاب خداوند مأنوسند و با حلال و حرام آشنایند. تعالیم عالم را منکر نمی‌شوند و از دشمنی با او می‌پرهیزند، بلکه دعوتش را اجابت می‌کنند و به یاری‌اش می‌شتابند؛ هنگامی که آنان را به سوی مهدی دعوت می‌کند تا برای یاری او گرد هم آورد.

ای عبد الله! آیا می‌پنداری کسانی که دعوت من را اجابت می‌کنند و به یاری من می‌شتابند امیدوارند که به بهره‌ای در زندگی دنیا دست یابند؟! چنین نیست؛ چراکه آنان می‌دانند من دنیایی ندارم تا به آنان بدهم و به همراه من جز بیداری شب و دوندگی روز نخواهند داشت، ولی آنان بهشت‌هایی را می‌جویند که از زیر آن‌ها نهرها جاری است و از آتشی می‌گریزند که هیزم آن مردم و سنگ گوگرد است؛ یا می‌پنداری کسانی که با من می‌ستیزند و به دشمنانم یاری می‌رسانند امیدوارند که به بهره‌ای در آخرت دست یابند؟! چنین نیست؛ چراکه آنان می‌دانند از ارباب دنیا جانب‌داری می‌کنند و در خدمت زورمندان و زردارانند و نصیب آنان در آخرت جز آتش نیست. پس مردم را واگذار تا راه خویش را انتخاب کنند؛ چراکه آنان را گزیری از انتخاب نخواهد بود.

ای عبد الله! ما امروز به راه افتاده‌ایم تا دین خود به آل محمد را ادا کنیم

و به خدا سوگند در این راه استقامت می‌ورزیم و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسیم. مقصود ما از این حرکت، زمینه‌سازی برای ظهور مهدی است. مقصود ما ایجاد امکان برای حاکمیت اوست. پس هر که امروز با ما باشد، فردا نیز در کنار ما خواهد بود و ما فردا در کنار کسی خواهیم بود که امروز به سویش در حرکتیم. پس پیشی بگیرید از یکدیگر - خدا شما را رحمت کند-؛ چراکه بندگان شایسته‌ی خدا هستید؛ همان‌ها که در زمین ضعیف شمرده می‌شوند و خدا نمی‌خواهد جز اینکه بر آنان منت نهد و جهان را میراث‌شان قرار دهد. پیشی بگیرید از یکدیگر در یاری مردی که شما را به بهترین راه‌ها رهنمون می‌شود و به بهترین روش‌ها دلالت می‌کند و به بهترین مقاصد فرا می‌خواند، بی‌آنکه از شما مزدی بطلبد یا درباره‌ی خود ادعایی بنماید.

از خداوند برای خود و شما طلب عفو و مغفرت دارم و از او می‌خواهم که ما و شما را از یاران خود و یاران خلیفه‌اش در زمین قرار دهد؛ چراکه بسیار دهش‌گر و مهربانگیز است و گناه را می‌آمزد و دعا را مستجاب می‌کند.

و السلام علیکم ورحمت الله».





نامه‌ی سوم

**فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن مسلمانان را از ناآگاهی بر حذر می‌دارد
و به سوی کسب علم و شناخت حق و باطل فرا می‌خواند.**

بسم الله الرحمن الرحيم

ای خداوند من و خداوند پدران من که در گذشته‌اند! و خداوند آسمان‌های
برافراشته با ستون‌هایی که دیده نمی‌شوند! و خداوند خورشید فروزان و ماه
تابان و ستارگان فراوان! و خداوند زمین‌های فراخ که برخی بر روی برخی
دیگر قرار گرفته‌اند و با میخ‌هایی به هم پیوسته‌اند! و خداوند اقیانوس‌های
ژرف و گسترده و آن‌چه بر آن‌ها و در آن‌ها شناور است! و خداوند دریا‌های
بزرگ با موج‌های خروشان و جزایر زیبا و سواحل ماسه‌ای و رودهایی که
در آن‌ها می‌ریزند! و خداوند کوهستان‌های بلند با قلّه‌های برف‌گیر و
دامنه‌های پرشیب و دژه‌های تاریک و پرتگاه‌های خطرناک و صخره‌های
سترگی که بر کرانه‌ی آن‌ها آویخته‌اند! و خداوند جنگل‌های سرسبز با
درختان انبوه و اعماق تاریک و هر جنینده‌ای که در آن‌ها جنبان است! و
خداوند بیابان‌های پهناور با گستره‌ای خشک و خاکی فرسوده و بوته‌هایی
بیخته^۱ و شن‌بادهایی که بر آن‌ها می‌وزند! و خداوند ابرهای باران‌زا و ابرهای
غیرباران‌زا که از آفاق دور می‌آیند و بر زمین سایه می‌افکنند! و خداوند بهار
که زایش طبیعت است و تابستان که بلوغ طبیعت است و پاییز که پیری
طبیعت است و زمستان که مرگ طبیعت است! و خداوند آن‌چه بود و آن‌چه
هست و آن‌چه خواهد بود!

تورا می‌پرستم، پرستش پیامبران و تورا می‌ستایم، ستایش فرشتگان. تو
را تسبیح می‌گویم و بزرگ می‌شمارم و سپاس می‌گزارم به شماره‌ی ستارگان

۱. منظور بوته‌هایی خشکیده است که باد مانند الک، آن‌ها را تکان داده و برگ‌هایشان را از ساقه
جدا کرده است یا بوته‌هایی کنده و سرگردان که باد آن‌ها را می‌گرداند و بالا و پایین می‌اندازد، چنانکه
گویی آن‌ها را غربال می‌کند.

آسمان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی ستارگان آسمان را می‌داند؟! و به شماره‌ی برگ‌های درختان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی برگ‌های درختان را می‌داند؟! و به شماره‌ی ریگ‌های بیابان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی قطرات باران؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی قطرات باران را می‌داند؟! و به شماره‌ی پرتوهای خورشید تابان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی پرتوهای خورشید تابان را می‌داند؟! و به شماره‌ی نفس‌های جانداران؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی نفس‌های جانداران را می‌داند؟! و به شماره‌ی پلک بر هم زدن مردمان؛ و چه کسی جز تو شماره‌ی پلک بر هم زدن مردمان را می‌داند؟! بل همه‌ی این‌ها را شماره‌ای است، اما من تو را تسبیح می‌گویم و بزرگ می‌شمارم و سپاس می‌گزارم بی‌شمار و بی‌پایان، مانند نعمت‌هایت، آن‌گونه که سزاوار جمال و جلال توست! و تو را یگانه می‌دانم و برای تو انبازی نمی‌شناسم و گواهی می‌دهم که محمد - درود تو بر وی و خاندانش باد - بنده و واپسین فرستاده‌ی توست که او را با هدایت و دین حق فرستادی تا آن را بر هر دینی پیروز گردانی هر چند مشرکان خوش ندارند. آن‌گاه دوازده تن از خاندان او، خلفای تو و خلفای پیامبرت هستند که بر آنان نعمت بخشیدی و آنان را بر مردمان برتری دادی و برایشان پیشوا نمودی تا تو را بشناسند و بپرستند و بازگشت من به سوی توست.

من را به آن چه می‌پسندی راه بنما و از آن چه نمی‌پسندی بازدار و من را به خودم وامگذار تا از آن چه می‌پسندی روی بگیرم و به آن چه نمی‌پسندی روی آورم، من آن هنگام از زیان کاران خواهم بود. ای خداوند! میان من و کسانی که تو را نمی‌شناسند و در زمین برتری می‌جویند و تباهی می‌انگیزند حکم فرما و مرا بر ضدّ آنان یاری کن؛ چراکه تو بهترین حکم‌کنندگان و بهترین یاری‌کنندگانی. به تو روی آوردم و بر تو توکل کردم و تو را با آیینی پیراسته برای تو پرستیدم و از پرستش طاغوت پرهیختم و از کسانی که با تو و با دوستان تو دشمنند کناره گرفتم تا مرا پاک گردانی و به خویش نزدیک سازی و نعمت دهی و از گناهانی که دست‌هایم پیش فرستاده یا پس انداخته است



چشم پوشی و در روزی که دل‌ها و دیده‌ها باژگون می‌گردند از آتش برهانی و به بهشت درآوری؛ همانا تو هر که را بخواهی می‌رهانی و هر که را بخواهی می‌سوزانی و تو بسیار بخشاینده و مهربان هستی.

و اما بعد..

... ای برادران و خواهران مسلمان! بدانید که جهان به پایان خود نزدیک شده و آخر الزمان فرا رسیده و سپیده‌ی وعده‌ها بر دمیده است. اکنون ما و شما در روزگاری زندگی می‌کنیم که فتنه و آشوب همه جا را فرا گرفته و ظلم و فساد گسترش یافته و شبهه فراوان شده است. شبهه را از آن رو «شبهه» می‌گویند که انسان را به «اشتباه» می‌اندازد و حق و باطل را به هم «مشتبه» می‌سازد. بی‌گمان اگر حق آشکار بود بر کسی پوشیده نمی‌ماند و اگر باطل بی‌حجاب بود نزد همگان رسوا می‌شد، اما واقع آن است که حق در پس ابرهای باطل فرو می‌رود و باطل نقاب حق بر چهره می‌زند و این جاست که شناخت آن دو از هم سخت می‌گردد.

شیطان می‌داند که اگر شما را آشکارا به سوی باطل فرا خواند و به گمراهی فرمان دهد شما دعوت‌اش را اجابت نمی‌کنید و از فرمانش سر می‌پیچید؛ از این رو، شما را از یک سو به حق فرا می‌خواند و به هدایت فرمان می‌دهد و از سوی دیگر باطل را در نظر شما حق می‌آرید و گمراهی را برایتان هدایت جلوه می‌دهد! این جاست که شما دعوت او را اجابت و فرمان او را اطاعت می‌کنید و به شوق حق گرفتار باطل و به نام هدایت دچار گمراهی می‌شوید! و روزگار ما لبریز از این شبهه‌هاست؛ شبهه‌هایی که جوانان شما را فریب داده و پیران شما را سرگردان نموده است؛ شبهه‌هایی که زندگی را بر شما سخت کرده و برکت را از سفره‌ها تان برده است؛ شبهه‌هایی که عقل شما را منگ و قلب شما را سنگ کرده است؛ شبهه‌هایی که چشم‌های شما را گرفته است تا نبینید و گوش‌های شما را گرفته است تا نشنوید و دهان‌های شما را گرفته است تا چیزی نگویند!

چه بسیار باطلی که در روزگار ما حق دانسته شده است و چه بسیار حقی که در روزگار ما باطل! چه بسیار ضلالتی که در روزگار ما هدایت به شمار رفته است و چه بسیار هدایتی که در روزگار ما ضلالت! چه بسیار دروغی که در روزگار ما راست پنداشته شده است و چه بسیار راستی که در روزگار ما دروغ! چه بسیار غلطی که در روزگار ما درست انگاشته شده است و چه بسیار درستی که در روزگار ما غلط! چه بسیار بدی که در روزگار ما خوب جلوه داده شده است و چه بسیار خوبی که در روزگار ما بد! در حالی که نشناختن حق از باطل و ندانستن هدایت از گمراهی و درنیافتن راست از دروغ و نفهمیدن درست از غلط و تشخیص ندادن خوب از بد، به هیچ روی ساده و بی‌اهمیت نیست، بل تاوان سخت و پی‌آمدهای دشواری دارد و می‌تواند به مصیبتی جان‌گناه و شقاوتی ابدی منتهی شود.

بیندیشید که اگر دشمن را از دوست تشخیص ندهید چه فرجامی خواهد داشت؟! یا اگر گرگ را از گوسفند تمییز ندهید چه حادثه‌ای روی خواهد داد؟! یا اگر تیغ را از پنبه در نیابید چه خواهد شد؟! یا اگر دارو را از سم باز نشناسید چه مصیبتی به بار خواهد آمد؟! حق و باطل برای شما مانند دوست و دشمن، و هدایت و گمراهی برای شما مانند گوسفند و گرگ، و راست و دروغ برای شما مانند پنبه و تیغ، و درست و غلط برای شما مانند دارو و سم است که اگر یکی را از دیگری تشخیص ندهید هلاک خواهید شد! این جاست که «جهل» انسان، بزرگ‌ترین دشمن او می‌شود و «بی‌خبری» او بلای جاننش می‌گردد! هیچ کس دشمنی بزرگ‌تر از جهل خود نداشته است و هیچ چیز برای آدمی خطرناک‌تر از بی‌خبری نیست! بنابراین، از جهل خود بیش از دشمن بر حذر باشید و از بی‌خبری خود بیش از گرگ هراسان باشید و از بی‌اطلاعی خود بیش از تیغ احتیاط کنید و از ناآشنایی خود بیش از سم بترسید! چرا که دشمن و گرگ و تیغ و سم مادی، جسم شما را از پای در می‌آورند، در حالی که جهل و بی‌خبری و بی‌اطلاعی و ناآشنایی معنوی، روح شما را تباہ می‌کنند!

پس ای مردمی که در زندگی‌های خود روزمره شده‌اید و به روزمرگی‌های خود عادت کرده‌اید و در عادت‌های خود فرو رفته‌اید و در فرو رفتگی‌های خود محکم گشته‌اید و نمی‌دانید کدام از کدام است! ای برادران و خواهران خفته‌ی من! به خود آید و بیدار شوید و برخیزید! به خدا سوگند، شما را از «شناختن» گزیری نیست و کار شما جز با «دانستن» راست نمی‌آید. هم‌اینک، «شناخت» مانند فرشته‌ای شما را به سوی خود فرا می‌خواند و «دانستن» مانند پیامبری شما را به سوی خود دعوت می‌کند. در کوچه‌های شما فریاد می‌زند و بر پشت بام‌هاتان ندا می‌دهد که «ای بی‌خبران! شام بی‌خبری پشت نموده و صبح آگاهی بر دمیده است. اینک بیدار شوید و به سوی من بشتابید و چیزی شما را از من باز ندارد! چراکه من برای شما از نان شب واجب‌تر و از کسب و کار و خانواده سودمندترم. من تنها کسی هستم که با شما می‌ماند و در دنیا و آخرت از شما جدا نمی‌شود. اموال شما از بین می‌روند، همسرانتان می‌میرند و فرزندان‌تان جدا می‌شوند، اما من هیچ‌گاه از بین نمی‌روم و هیچ‌گاه نمی‌میرم و هیچ‌گاه از شما جدا نمی‌شوم. بل شما را مانند خود حفظ می‌کنم و همراه خود به جاودانگی می‌رسانم. اگر من با شما باشم چیزی به شما زیان نخواهد رساند و اگر من با شما نباشم چیزی به شما سود نخواهد رساند. پس کدامین بازدارنده شما را از من باز می‌دارد و کدامین بی‌نیاز کننده شما را از من بی‌نیاز می‌کند؟!» این‌گونه «شناخت» شما را به سوی خود فرا می‌خواند و این چنین «دانستن» شما را به سوی خود دعوت می‌کند. پس ندای او را بشنوید و دعوت او را اجابت کنید! برای شناخت حق از باطل به پا خیزید و برای دانستن درست از غلط اهتمام ورزید! و چرا چنین و چنان نکنید؟! در حالی که شناخت حق و باطل، قوام انسانیت شما و دانستن درست و غلط، مایه‌ی شخصیت شماست. چگونه نام خود را انسان می‌نهد کسی که از «معرفت» بی‌زار است؟! و چرا نام خود را اسب نمی‌نهد کسی که با «علم» بیگانه است؟! دانایی انسان، پایه‌ی

شرف او و آگاهی او، مایه‌ی عزت اوست. مقصودم از آگاهی، ریاضی و هندسه و مانند آن نیست و منظورم از دانایی، فقه و اصول و منطق و فلسفه نیست! این‌ها همه فضلی است که امروز فتنه شده است و قوام انسانیت شما به این‌ها نیست! مقصودم از دانایی، شناخت حق از باطل و منظورم از آگاهی، تشخیص هدایت از گمراهی است. چه بسیار فقیه و فیلسوفی که به دوزخ رفته و چه بسیار دکتر و مهندسی که رستگاری نیافته است؛ چرا که حق را از باطل نشناخته و هدایت را از گمراهی در نیافته است!

هان، ای دانشجویان و طالبان علوم دینی! شما را می‌بینم که در درس و بحث خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این درس و بحث برای شما فتنه است!

هان، ای مجتهدان و مقلدان! شما را می‌بینم که در اجتهاد و تقلید خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این اجتهاد و تقلید برای شما فتنه است!

هان، ای خطیبان و منبریان! شما را می‌بینم که در خطبه و منبر خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این خطبه و منبر برای شما فتنه است!

هان، ای مسجدیان و خانقاهیان! شما را می‌بینم که در مسجد و خانقاه خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این مسجد و خانقاه برای شما فتنه است!

هان، ای کارمندان و بازاریان! شما را می‌بینم که در کار و کسب خود فرو رفته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! امروز این کار و کسب برای شما فتنه است!

هان، ای گروه مردمان! به هر گوشه‌ای می‌نگرم شما را می‌بینم که در زندگی‌های خود فرو رفته‌اید و در خانه‌های خود پنهان شده‌اید! به خود و

به یکدیگر مشغول گشته‌اید و نمی‌دانید حق کدام و باطل کدام است! به روزمرگی‌های خود معتاد شده‌اید و در باتلاق تعلق‌ها گرفتار آمده‌اید! دیگر به شناختن حق و باطل نمی‌اندیشید و از دانستن درست و غلط سراغ نمی‌گیرید! حق برای شما با باطل یکسان شده است و درست برای شما با غلط فرقی نمی‌کند! خود را از این مسائل فارغ کرده‌اید و سرتان از این موضوعات سرگرم است! کار بیرون، شما را از کار درون باز داشته و جستجوی پول و مدرک، شما را از جستجوی علم و حکمت مشغول کرده است. می‌گویید: مشکلات زندگی چنین است که ما را از شناختن باز می‌دارد و گرفتاری‌های دنیا چنان است که ما را از دانستن مانع می‌شود! در حالی که آن مشکلات شما، خود برای این است که حق و باطل را نمی‌شناسید! و این گرفتاری‌های شما، خود برای آن است که درست و غلط را نمی‌دانید! هیچ مشکلی نیست مگر آن که از جهل شما برخاسته و هیچ گرفتاری‌ای نیست مگر آن که بی‌خبری شما آن را زاییده است!

«معرفت» صاحب خود را یاری می‌کند و «علم» دوست خود را نجات می‌دهد. این دو برای شما مانند آب برای تشنه و غذا برای گرسنه و راهنما برای گم‌شده و مونس برای تنهایی‌اند. این دو پشتیبان شما و عصای دستتانند. این دو درمان دردهای شما و مرهم زخم‌هاتانند. این دو کلید درهای بسته و دروازه‌های خوشبختی شمایند. این دو سرمایه‌ی شما در روز نداری و دست‌گیر شما در روز افتادگی‌اند. این دو برای شما رهبرانی هستند که گمراه نمی‌کنند و حاکمانی هستند که ستم نمی‌ورزند. این دو برای شما خانه‌هایی هستند که ویران نمی‌شوند و زمین‌هایی هستند که همیشه آبادند. این دو برای شما ثروت‌هایی هستند که به سرقت نمی‌روند و کارگرانی هستند که سستی نمی‌ورزند. این دو برای شما همسرانی هستند که جدا نمی‌شوند و فرزندان‌ی هستند که جفا نمی‌کنند. این دو برای شما دوستانی هستند که دشمن نمی‌شوند و همراهانی هستند که تنها نمی‌گذارند. پس به این دو روی آورید و هیچ چیز شما را از این دو باز ندارد!

راست را از دروغ بشناسید و درست را از غلط تشخیص دهید! نشاختن، دزد دین و دنیای شما و تشخیص ندادن، اسبابِ ندامتِ شماست.

به شما راست می‌گوییم: ندانستن، در این روزگار گناهی نابخشودنی و خطایی بسیار بزرگ است. در این روزگار اگر حقیقت را شناسید فریب می‌خورید و اگر هدایت را تشخیص ندهید سرتان کلاه می‌رود! شیطان‌های جنّی باطل را برایتان جایی حق می‌زنند و شیطان‌های انسی گمراهی را با نام هدایت به خوردتان می‌دهند! همیشه هستند فرصت‌جویانی که از نادانی شما سوء استفاده کنند و بی‌خبری شما را مغتنم بشمارند، تا به واسطه‌ی شما به قدرت و ثروت دست یابند و اموال و انفس شما را بخورند! در حالی که اگر شما آگاه بودید، اینان بر شما سلطه نمی‌یافتند و اگر شما دانا بودید، اینان بر شما چیره نمی‌شدند! آیا در تاریکی شب نیست که دزد به خانه می‌آید و در آبِ گل‌آلود نیست که ماهی به تور می‌افتد؟! هوشیار باشید و بیش از این در نادانی و بی‌خبری نمانید! هر چه زودتر- پیش از آن‌که دیر شود- برای شناختنِ حقّ از باطل به پا خیزید و برای تشخیص هدایت از گمراهی تلاش کنید. هر چند من بیم آن دارم که دیر شده باشد...

آیا مرد خردمندی در میان شما نیست که حکمت‌م را فرا گیرد و زن دانایی در لابه‌لاتان یافت نمی‌شود که نصیحت‌م را بپذیرد؟! زیرکان شما کجایند که کلام‌م را فهم کنند و هوشیارانتان کیانند که دعوت‌م را پاسخ گویند؟! خوشا به حال کسانی که معرفت را فرا می‌گیرند؛ چراکه آنان رستگاری خواهند یافت و بدا به حال کسانی که در جهالت فرو می‌مانند؛ چراکه آنان بدبخت خواهند شد...





نامه‌ی چهارم

فرازی دیگر از نامه‌ی آن جناب که در آن بر ضرورت شناخت حق و باطل پای می‌فشارد.

من برای شما برادری خیرخواه هستم. من شما را به تشخیص حق از باطل فرا می‌خوانم تا هلاک نشوید و به شناخت راستگو از دروغگو دعوت می‌کنم تا در زیان نمانید؛ چراکه شما از روز نخست تا امروز، همواره در زیان بوده‌اید؛ چنانکه پروردگارتان فرموده است: **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾**^۱ و رهایی شما از زیان در گرو دو چیز است، هم چنان که پرواز پرندگان به آسمان در گرو دو بال است و آن دو چیز، همانا ایمان و عمل صالح است؛ چنان که فرموده است: **﴿لَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾**^۲.

اما ایمان، اعتقاد به حق و عدم اعتقاد به باطل است و این تنها با شناخت حق و باطل حاصل می‌آید و اما عمل صالح، چیزی جز عمل به لوازم حق و پرهیز از لوازم باطل نیست و این نیز تنها با شناخت حق و باطل حاصل می‌آید. پس، شناخت حق و باطل، پایه‌ی ایمان و عمل صالح است و این دو با شناخت آغاز می‌شوند. مَثَل شناخت نسبت به این دو، مَثَل پی نسبت به ساختمان یا سر نسبت به بدن یا نماز نسبت به سایر اعمال است. آیا اگر ساختمانی پی نداشته باشد، بر جای خود استوار می‌ماند؟! یا اگر کسی سر نداشته باشد، سایر اعضای بدنش به او سود می‌رساند؟! یا اگر کسی نماز نخواند، حج و روزه‌ی او پذیرفته می‌شود؟! به همین سان، اگر کسی معرفت نداشته باشد، مؤمن نیست و عمل صالحش به او سود نمی‌رساند.

به شما راست می‌گویم: اگر کسی میان صفا و مروه یا آویخته به پرده‌های کعبه، با عمل صالح همه‌ی جن و انس بمیرد در حالی که حق و اهل آن را از باطل و اهل آن نشناخته، همانا به مرگ جاهلیت مرده و به دوزخ در آمده است.

۱. عصر / ۲

۲. عصر / ۳

پس، از این جا واجب می‌شود بر شما که حق و اهل آن را از باطل و اهل آن بشناسید و این شناخت را بر هر عمل صالحی مقدم بدانید و آگاه باشید که بدون این «معرفت»، هیچ ایمانی برای شما نیست و هیچ نماز و روزه و حج و زکاتی به شما سود نمی‌رساند و شما از زیان کاران خواهید بود.





نامه‌های پنجم

فرازی از نامه‌ی آن جناب درباره‌ی ضرورت معیار شناخت و کمال آن

«آیا کسی که طلای اصل را از بَدَل نمی‌شناسد به محک میزانی نیاز ندارد تا با آن بسنجد؟! یا کسی که راه را از بیراهه تمییز نمی‌دهد به راهنمای راه‌شناسی نیاز ندارد تا راه را نشانش دهد؟! یا کسی که در مکان تاریکی گرفتار است به شمع فروزانی نیاز ندارد تا پیرامونش را روشن نماید؟! یا کسی که چشم خود را از دست داده است به همراه بینایی نیاز ندارد تا دست او را بگیرد؟! یا کسی که در حال غرق شدن است به دست‌آویز استواری نیاز ندارد تا به آن چنگ بزند؟! یا هیچ عاقلی بدون قایق به دریا می‌زند؟! یا هیچ کوری بدون همراه به سفر می‌رود؟! به همین سان، کسی که حق را از باطل نمی‌شناسد به معیاری نیاز دارد تا با آن بسنجد و کسی که هدایت را از گمراهی تمییز نمی‌دهد به راهنمایی نیاز دارد تا هدایت را نشانش دهد و کسی که در تاریکی شبهات گرفتار است به شمعی نیاز دارد تا برایش روشن نماید و کسی که به درست و غلط بینا نیست به همراهی نیاز دارد تا دست او را بگیرد و کسی که در دریای جهل غرق می‌شود به دست‌آویزی نیاز دارد تا به آن بیاویزد. بدون معیار، شناختن و بدون راهنما، راه یافتن و بدون روشنایی، دیدن و بدون همراه، سفر کور و بدون دست‌آویز، نجات و بدون قایق، دریانوردی ممکن نیست.»

شرح نامه:

این معیار، راهنما، شمع، همراه، دست‌آویز و قایق نجات انسان، چنانکه در کتاب شریف «بازگشت به اسلام» و سایر گفتارها و نوشتارهای روشنی‌بخش جناب منصور تبیین شده، «عقل سلیم» است که به سوی کتاب خدا و خلیفه‌ی پاک او در زمین ارشاد می‌کند و از تبعیت غیر آن دو باز می‌دارد و بدون آن، میان حق و باطل و نور و ظلمت و هدایت و گمراهی و درست و غلط فرقی نیست.

نامه‌ی ششم

نامه‌ای از آن جناب که در آن یاران خود را بند می‌دهد.

«بسم الله الرحمن الرحيم»

از بنده‌ی خدا منصور هاشمی خراسانی به گروهی که او را یاری می‌کنند؛
و اما بعد...

ای گروه یاران من! خدا را به یاد شما می‌آورم؛ همو که شما را در اوج
گمراهی هدایت و در عمق حیرانی دلالت فرمود و در بحبوحه‌ی خواری
عزت و در محاصره‌ی نادانی علم بخشید و به راهی در انداخت که راستی آن
کجی ندارد و همواری آن ناهموار نمی‌شود، در حالی که مردم در پیرامون
شما آتش می‌گیرند و دسته دسته در تاریکی فرو می‌روند. پس نعمت‌های
خدا را به یاد آورید و با دست و دل و زبان سپاس بگزارید، باشد که شما را
صالحانی قرار دهد و از میانتان شهیدانی برگزیند.

ای گروه یاران من! باری به سرگذشت پیشینیان نظر کنید و از فرجام
آنان عبرت بگیرید؛ همانان که روزهای خدا را از یاد بردند و نعمت‌های او را
کفران نمودند، پس تیغ بدبختی بر گردنشان فرود آمد و تیر تباهی بر جناغ
سینه‌ی‌شان نشست، پس چنان نابود شدند که گویی هیچ گاه در جهان
نبودند! اینک شما در زمین‌های آنان ساکن شده‌اید و بر ویرانه‌هایشان خانه
ساخته‌اید، پس به راه آنان نروید و به رسمشان نکنید که آنچه بر آنان رسید،
بر شما نیز خواهد رسید، تا عبرتی برای آیندگان شوید، چونانکه آنان عبرتی
برای شما شدند!

آیا کسانی از شما که ندای ما به آنان رسید و مدعی شدند که آن را
پذیرفتند، پنداشتند که به صرف ادعایشان وا گذاشته می‌شوند و هرگز آزموده
نمی‌شوند؟! چنین نیست، بلکه آنان را می‌آزمایند تا راستگوی آنان را از
دروغگو معلوم کنند؛ چراکه بسیار لاف‌ها زده شده و اندکی عمل شده است.



زنهار پندارنده‌ای نپندارد که خدا را فریب تواند داد؛ چراکه او فریب‌اترین حيله‌گرها را فریفته و استهزاء نموده؛ هنگامی که پنداشتند از نیات آنان بی‌خبر است و از اغراض آنان آگاه نیست!

ای گروه یاران من! زنهار به سبب یاری خداوند بر او متّی نگذارید؛ چراکه او به یاری شما نیازی ندارد، بل این شما هستید که به یاری او نیازمندید. آیا نمی‌دانید که اگر بخواهد از ریگ‌ها و سنگریزه‌ها برای خود یارانی می‌آفریند؟! پس با او راست بگویید و اخلاص ورزید؛ زیرا کسانی که در آسمانند از هیبت او در هراسند!

ای گروه یاران من! من را از گل‌های زمین خبر دهید که آیا رشد توانند کرد هرگاه در میان‌شان علف‌های هرز و بوته‌های خار باشد؟! همچنین شما رشد نتوانید کرد مادامی که به هوس‌ها و تعلق‌ها مبتلا هستید؛ چراکه نیروی شما را خواهند گرفت و وقت شما را ضایع خواهند کرد.

ای گروه یاران من! همچنانکه شیر را در ظرف‌های آلوده نمی‌ریزند، معرفت را در دل‌های آلوده قرار نمی‌دهند و همچنانکه گوهر را در سطل زباله نمی‌افکنند، حکمت را در سینه‌های ناپاک نمی‌گذارند؛ تا آنان که اندیشه‌ی بد را از دل‌های خود زدوده‌اند به معرفت دست یابند و آنان که شک را از سینه‌های خود بیرون رانده‌اند به حکمت نائل شوند و آنان که بداندیش و شکاک‌اند در جهالت و بی‌خبری بمانند.

ای گروه یاران من! به سخنم گوش فرا دهید تا معرفت یابید و در آن بیندیشید تا حکمت اندوزید؛ چراکه شما را با آن پرورش می‌دهم همان‌طور که باغبان درخت میوه را؛ تا از شما گروهی بسازم کفایت‌کننده برای آنکه خلیفه‌ی خدا را در زمین کفایت کنند. همانا شما آفریده شده‌اید برای آخرت و نه برای دنیا؛ پس برای آخرت کار کنید و خود را دلبسته‌ی دنیا نسازید. مثل شما مثل سوارهی دریاست که کشتی‌اش در توفان غرق شد؛ پس خود را به تخته‌ای آویخت تا به جزیره‌ای ناشناخته افتاد. پس چون به هوش آمد و در

آن سیر کرد، دریافت که آن جزیره‌ای غیر مسکون است که در آن حیواناتی درنده‌اند و جز اندکی آب و غذا یافت نمی‌شود. من را خبر دهید از او که آیا به این جزیره دل می‌بندد و مشغول می‌شود به ساختن عمارت‌ها - چنانکه گویی برای همیشه در آن خواهد ماند- یا اینکه بسنده می‌کند به یافتن پناهگاهی و مشغول می‌شود به ساختن کشتی و گرفتن توشه‌ای تا خود را نجات دهد؟!!

ای گروه یاران من! ما در زمانی زندگی می‌کنیم که جلوه‌های دنیا فزونی یافته و فتنه و آشوب فراگیر شده است. مردم خدا را فراموش کرده‌اند و او نیز آنان را از یاد برده است. در چنین هنگامه‌ی بلاخیزی تنها کسانی دنیا را دگرگون توانند ساخت که دنیا آن‌ها را دگرگون نساخته باشد.

ای گروه یاران من! هنگامی که مردم به دنیا مشغول شده‌اند، شما به آخرت مشغول شوید تا از آن‌ها امتیاز یابید. غصه‌ی دنیا را نخورید؛ چراکه دنیا غصه‌ی شما را نمی‌خورد. آن را واگذارید تا چراگاه کسانی باشد که به آیت‌های خداوند ایمان نمی‌آورند و میان انسانیت و بهیمیت فرقی نمی‌گذارند. آن‌ها برای آنند و آن برای آن‌هاست. مثل آن‌ها مثل کودکی است که در ساحل دریا بازی می‌کند و برای خود از ماسه بناها می‌سازد و می‌پندارد که باقی خواهند ماند، ولی ناگاه موجی می‌رسد و همه را خراب می‌کند؛ پس کودک افسوس می‌خورد و با حسرت به ماسه‌ها می‌نگرد که چه اندازه رنج بیهوده کشیده است!

ای گروه یاران من! آیا تعجب نمی‌کنید از کسانی که شیطان را دوست خود گرفته و به او مأنوس شده‌اند و آنان را یارای جدایی از او نیست؟! آگاه باشید که هر چیزی غیر خدا که شما را به خود مشغول کند، شیطان است. این گونه برای شما مثل می‌زنم تا علم را فراگیرید و به کار بندید، نه برای اینکه از آن لذت برید یا با آن بر مردمان برتری جویند، مانند کسانی که علم را برای دنیا فرا گرفتند تا با آن بر جاهلان سیطره یابند و اموال آنان را

به باطل بخورند؛ بلکه علم را برای عمل فرا گیرید و بدون چشم‌داشت به جاهلان بیاموزید تا مایه‌ی خیر و برکت باشید، نه مانند شوره‌زار که امید رویش از آن نمی‌رود!

ای گروه یاران من! آیا به همین بسنده کرده‌اید که خود را یاران من بشمارید و در عمل به من اقتدا نکنید؟! چگونه می‌توانم بر شما قیام کنم در حالی که تا این حد لغزنده‌اید؟! کجا هستند یاران راستین من؟ کجا هستند کسانی که چون مسیح دنیا را پشت سر انداختند و از هر تعلق‌ی به آن آزاد گردیدند؟ کجا هستند کسانی که با مرگ همنشین بودند و خدا را در پیش روی خود می‌دیدند؟ از هول آتش چنان می‌گریستند که گویی مادران فرزند مرده بودند! به اطراف آسمان چنان می‌نگریستند که می‌پنداشتی فرشتگان را در جای جای آن می‌بینند! خدا را می‌پرستیدند و از پرستش طاغوت می‌پرهیختند. از پیشوای خود فرمان می‌بردند و در یاری او از هم پیشی می‌گرفتند. تو گویی تخته‌های فولاد بودند یا کوه‌های سر به فلک کشیده! وقتی در صفوف خود به سوی دشمن می‌تاختند، تو گویی گردباد و توفان شن به راه می‌انداختند! رفتار خود را زیر نظر داشتند و وقت هر سخن را می‌شناختند. به مکارم اخلاق آراسته بودند و از رذائل بزرگ وارسته. در زمین گمنام و ناشناخته بودند و در آسمان معروف و پرآوازه. گرد و خاک بر آن‌ها نشسته بود و رنگ رخسارشان پریده بود. در میان شب‌ها چنان بودند که گویی کندوهای عسل‌اند! در نماز و استغفار و خواندن قرآن صبح می‌کردند و در علم و جهاد و خدمت به مردم شب. نه خسته می‌شدند و نه تردید می‌کردند. خدایشان بیامرزد. روزگار خود را گذراندند و رفتند. اکنون شما برای ما مانده‌اید. پس بکوشید که جانشینان نیکو باشید برای آن‌ها و به آن‌ها اقتدا کنید و بدانید که فرج را خواهید دید مگر آن گاه که این گونه باشید.»

شرح نامه:

اگر این نامه بر مرده‌ای خوانده شود، بعید نیست که زنده شود و اما سخن

آن جناب که فرمود «مردم خدا را فراموش کرده‌اند و او نیز آنان را از یاد برده است»، سخن خدای عزوجل است که می‌فرماید: ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾^۱؛ «آنان خدا را فراموش کردند، پس او نیز آنان را از یاد برد» و مراد از آن این است که آنان خدا را فراموش کرده‌اند، پس خدا نیز آنان را به خودشان وا گذاشته، چنانکه گویی آنان را از یاد برده است، نه اینکه حقیقتاً آنان را از یاد برده باشد؛ چراکه خدا فراموش کار نیست؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾^۲؛ «او پروردگارت فراموش کار نیست» و از اینجا دانسته می‌شود که سخنان آن جناب، اگرچه در موردی غریب به نظر آید، مطابق با سخنان خداوند است و از آن مفارقت پیدا نمی‌کند و این نشانه‌ای برای باریک‌بینان است.



۱. توبة / ۶۷

۲. مریم / ۶۴



نامه‌های هفتم

فرازی از نامه‌ی آن جناب در نکوهش عالمان زمان

«برگی از درخت دین نمی‌کنند ولی ریشه‌ی آن را از بیخ در می‌آورند! خَس را از چشم مردم بر می‌گیرند، ولی کاج را در چشم خود وا می‌گذارند! مگس را از پشت مردم می‌پرانند، ولی شتر را بر پشت خود حمل می‌کنند! ظاهر خویش را می‌آرایند، ولی باطن خویش را می‌آلایند! در انظار مردم از عسل شیرین‌ترند، ولی در پشت دیوارها از حنظل تلخ‌ترند! حقیقت را دوست می‌دارند، ولی نه به اندازه‌ی قدرت و معرفت را دوست می‌دارند، ولی نه به اندازه‌ی شهرت! آخرت را برای دیگران می‌خواهند و دنیا را برای خود! خود را از آن چه هستند بزرگ‌تر می‌پندارند و دیگران را از آن چه هستند کوچک‌تر می‌شمارند! خدا را برای خود می‌خواهند و خود را برای خدا نمی‌خواهند! حکمت را با جهالت برابر می‌دانند و نور را با ظلمت یکسان می‌شمارند! چاپلوسی جاهلان آنان را فریب داده و القاب باشکوه آنان را خوش آمده است! مصلحت را بر شریعت مقدم می‌دارند و منفعت را بر سر حقیقت می‌نشانند! گمان نمی‌کنند حقیقت در چیزی باشد که منکر آند و می‌پندارند ورای آن چه بدان دست یافته‌اند چیزی نیست! به خدا سوگند، اینان پا به پای عالمان امت‌های گذشته رفته‌اند، جز این که آنان، الفاظِ شریعت را تحریف می‌کردند و اینان، معانی آن را تحریف می‌کنند! زنه‌ار! از اینان بر حذر باشید که شما را گمراه نکنند همان گونه که عالمان امت‌های گذشته آنان را گمراه کردند!»

شرح نامه:

روشن است که مراد آن جناب از این عالمان، خائنانی هستند که لباس اهل علم را بر تن دارند و القاب آنان را یدک می‌کشند، ولی با دعوت آن جناب به اسلام راستین دشمنی می‌ورزند و مردمان را از اجابت آن باز می‌دارند، نه عالمانی صالح که چون آن را می‌شنوند می‌پذیرند و می‌گویند

که همه‌ی آن حق است و سپس آن را یاری می‌کنند؛ چراکه آنان بهترین
بندگان خدا هستند و در پیشگاهش مقامی والا دارند.

مجموعه‌ی نامه‌های حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى





نامه‌های هشتم

فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن مردم را از گمراهی بیم می‌دهد و به شناخت حق و پذیرش آن فرا می‌خواند.

هلا ای مردم! بیمناک باشید؛ چراکه شما بدون هدایتی از جانب خدا دین‌داری کرده‌اید و به راه‌هایی ناشناخته گام نهاده‌اید و در گیر و دار دگرگونی‌های زمان رنگ باخته‌اید و در کشاکش فتنه‌های جهان در هم شکسته‌اید و اکنون پیرو کسانی شده‌اید که خداوند پیروی آنان را از شما نخواست است؛ پس اولیائتان شما را از نور به تاریکی بیرون آورده‌اند و برایتان در دین چیزی را تشریح کرده‌اند که خداوند به آن اذن نداده؛ چنان‌که فرموده است: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ «یا برای آنان پیشوایی است که برایشان چیزی از دین را تشریح کرده‌اند که خداوند به آن اذن نداده است و اگر نبود بنای بر جدایی، میان آنان حکم می‌شد و هرآینه ستم‌کاران را عذابی دردناک خواهد بود».

به راستی که بیم دهنده بیم داد و حق شناخته شد و باطل رسوا گردید، ولی بیشتر مردم شناسا و پذیرای حق نیستند. البته اگر شناخت و پذیرش آن با اهواء آنان سازگار بود و دنیای کسی را به خطر نمی‌انداخت، همگان آن را می‌شناختند و می‌پذیرفتند و دو کس درباره‌ی آن اختلاف نمی‌کردند، اما حق بر خلاف پسندهای دیرینه‌ی مردم در می‌آید و باورهای بی‌بنیاد آنان را که چون تار عنکبوت سست است، فرو می‌ریزد و داشته‌های دنیوی آنان را در معرض خطر قرار می‌دهد و این‌جاست که شناسای حق کم می‌شود و پذیرای آن کاستی می‌پذیرد.

هنگامی که حق ظهور می‌کند ثروت‌مندان برای ثروت خود نگران می‌شوند و قدرت‌مندان برای قدرت خود هراسان می‌گردند و شهیران برای

شهرت خود حرص می‌زنند و وابستگان از ارباب خود کسب تکلیف می‌کنند و مقلدان از مراجع تقلید خود استفتاء می‌نمایند! از این رو، همیشه فقیران و مستضعفان و گمنامان و آزاد اندیشان و محققان هستند که حق را اجابت و از آن پیروی می‌کنند؛ زیرا نه آنان را ثروتی است که نگرانشان کند و نه آنان را قدرتی است که هراسانشان کند و نه آنان را شهرتی است که حریص‌شان کند و نه آنان را اربابی است که بازخواستشان کند و نه آنان را مرجعی است که عقیده‌ی خود را با نام فتوا به آنان تحمیل کند! هنگامی که اسلام ظهور کرد، فقیران مکه آن را اجابت کردند و ثروت‌مندان مکه آن را انکار نمودند؛ مستضعفان مکه آن را یاری کردند و قدرت‌مندان مکه در برابر آن ایستادند؛ گمنامان مکه به آن روی آوردند و مشاهیر مکه از آن روی گرفتند؛ آزاد اندیشان مکه از آن پیروی کردند و وابستگان مکه از بزرگان قوم خود پیروی نمودند؛ محققان مکه درباره‌ی آن تحقیق کردند و مقلدان مکه از آباء و رؤسای خود تقلید نمودند.

همانا اسلام، غریب آغاز شد و اکنون به غربت آغازین خود باز گشته است؛ جز آن‌که غربتِ واپسین از غربتِ آغازین بزرگ‌تر است؛ زیرا در غربتِ آغازین، مردم بت‌هایی از سنگ و چوب را می‌پرستیدند و در غربتِ واپسین، مردم بت‌هایی از گوشت و خون را می‌پرستند!





نامه‌های نهم

نامه‌ای از آن جناب در تشبیه کار خود برای مهدی به کار مسلم بن عقیل برای حسین

جناب منصور هاشمی خراسانی در نامه‌ای برای عمیر بن احمد حسینی از یاران خود در خراسان نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

و اما بعد؛ ای پسر احمد! هرآینه مثل من در میان اهل خراسان مثل مسلم بن عقیل در میان اهل عراق است؛ پس بنگرید که با من چگونه می‌کنید؛ زیرا به خدا سوگند مهدی برای چیزی قیام می‌کند که حسین برای آن قیام کرد و هر کس مهدی را یاری کند مانند کسی است که حسین را یاری کرده و رستگاری برای کسی است که به پیمان خود با او وفادار است؛ و السلام».

شرح نامه:

مراد آن جناب از این تمثیل آن است که همان طور که مسلم بن عقیل برای زمینه‌سازی حکومت حسین به عراق آمد، آن جناب نیز برای زمینه‌سازی حکومت مهدی به خراسان آمده است و همان طور که مسلم بن عقیل از اهل عراق برای حسین بیعت گرفت، آن جناب نیز از اهل خراسان برای مهدی بیعت می‌گیرد و همان طور که خذلان مسلم بن عقیل توسط اهل عراق مانع از تحقق حکومت حسین شد، خذلان آن جناب توسط اهل خراسان نیز مانع از تحقق حکومت مهدی می‌شود و با این وصف، بایسته است که از تاریخ عبرت گرفته شود و از تکرار آن اجتناب شود و این مبتنی بر سخن خداوند بلندمرتبه است که فرموده است: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ﴾^۱؛ «بگو در زمین بگردید و ببینید عاقبت کسانی که در گذشته بودند چگونه بود؟».

نامه‌های دهم

نامه‌ای از آن جناب که در آغاز حرکت خود نوشت و در آن مقصود خود را برای جهانیان تبیین کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

این چیزی است که بنده‌ی خدا منصور هاشمی خراسانی با دست خود می‌نویسد و خدا را بر آن گواه می‌گیرد، هنگامی که به یگانگی خدا و پیامبری بنده‌اش محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت می‌دهد و اینکه بهشت و دوزخ حق است و رستاخیز آمدنی است و خدا مردگان را زنده می‌کند و اما بعد..

بدانید که مقصود من از این حرکت، کسب ثروت یا قدرت یا شهرت در زندگی دنیا نیست و نمی‌خواهم که در زمین برتری یابم یا تباهی انگیزم و در دین بدعتی گذارم یا فرقه‌ای بر سازم یا حلالی را حرام و حرامی را حلال گردانم یا مدعی چیزی شوم که خداوند برای من قرار نداده است. بی‌گمان من فرشته نیستم و نمی‌گویم که به من وحی می‌شود و نمی‌گویم که صاحب این امر هستم و نمی‌گویم که با او در ارتباطم. جز این نیست که مقصود من از این حرکت، بر پا داشتن اسلام و پیراستن آن از بدعت‌ها بر پایه‌ی کتاب خدا و سنت پیامبر اوست. نه جبّاری ستمگر و نه شیّادی فتنه‌گرم، بل آمده‌ام تا چیزهایی از اسلام که فراموش کرده‌اید را به یاد آورم و چیزهایی از آن که پنهان ساخته‌اید را آشکار سازم، بی‌آنکه در افزایش از شما مزدی طلبم یا بر شما متنی بنهم. آمده‌ام تا خلیفه‌ی خدا در زمین را تصدیق کنم و راه را برای او هموار سازم، پس گروهی را برای یاری‌اش فراهم آورم و در زیر بال‌هایم بپرورانم، با کتاب‌ها و حکمت‌ها و پندها و تأدیبه‌ها، مانند شمعی که در تاریکی روشن می‌شود، تا چیزی که دور کرده‌اید را نزدیک کنم و چیزی که سخت کرده‌اید را آسان و بشارتی برای ستم‌دیدگان شما و هشدار برای ستمگران‌تان باشم. بی‌گمان آنچه وعده داده شده‌اید



راست است و آنچه انتظار می‌برید واقع می‌شود، هنگامی که شماری کافی از شما برای آن قیام کنند و برخی‌شان به برخی دیگر بپیوندند، تا کسی که بر جان خود بیمناک است ایمن شود و کسی که خود را ناتوان می‌یابد توانا. مقصود من از این حرکت، زمینه‌سازی برای حکومت مهدی است. مقصود من، امر به معروف و نهی از منکر است. پس من را برای رسیدن به مقصودم یاری کنید، باشد که خداوند از شما خشنود شود و گناहانی که دست‌ها تان پیش فرستاده است را بیمارزد، هنگامی که دعوت من به سوی او را اجابت می‌کنید و از دور و نزدیک به نزد من می‌شتابید، تا دین همه‌اش برای او باشد و ملکوتش بر زمین آید و نامش تا ابد تقدیس شود. هرآینه من حجت را بر شما تمام کردم و راهم را به شما نشان دادم. اکنون هر کس مرا یاری کند او از من است و هر کس مرا خوار دارد، خداوند یاور من است، بر او توکل کرده‌ام و بازگشتم به سوی اوست. و السلام



نامه های یازدهم

نامه ای از آن جناب در توصیف عدالت و دعوت به سوی عترت و اهل بیت
بیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس می‌گزارم پروردگاری را که جز او پروردگاری نیست؛ دادگری که ستم نمی‌کند و توانایی که ناتوان نمی‌گردد و دانایی که بی‌خبر نمی‌ماند و بیداری که به خواب نمی‌رود و زنده‌ای که نمی‌میرد؛ خدایی که به ذات خود ستوده است و از هر کاستی و کژی پیراسته؛ خدایی که به ذات خود قائم است و در قوام خود دائم؛ خدایی که در اوج ظهور پنهان است و در پشت هزار پرده نمایان؛ خدایی که زمین و آسمان و هر چه میان آن دو است را در شش روز بیافرید تا دلیلی باشد بر ربوبیت او؛ خدایی که فرشتگان را با رحمت و قدرت خویش بیافرید و در ستارگان و سیارات جای داد تا او را بستایند و خدمت کنند؛ خدایی که انسان را با حکمت و قدرت خویش بیافرید و او را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری داد تا او را بشناسد و پرستش کند. پس او را در بهشت خویش مسکن داد و از هر نعمتی برخوردار نمود، تا آن گاه که او برتری جست و نافرمان گردید، پس او را به زمینی ناهموار تبعید کرد تا قدر بهشت را بداند و فرمان‌برداری را بیاموزد و از او عهد گرفت که هرگاه هدایتی از جانب وی برای او آمد، از آن پیروی کند تا اندوه و هراسی برای او نباشد و گمراه و بدبخت نشود؛ چنانکه فرموده است: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ «گفتیم همگی از آن (بهشت) فرود آید، پس هرگاه از جانب من برای شما هدایتی آمد، پس هر کس از هدایت من پیروی کند نه ترسی بر او خواهد بود و نه اندوهی» و فرموده

است: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾^١؛ «پس هرگاه از جانب من برای شما هدایتی آمد، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه بدبخت» و این عهد، کلیدی بود که خداوند به انسان بخشید تا به وسیله‌ی آن درهای بسته‌ی رستگاری را بگشاید و به سوی جایگاه نخستین خویش باز آید. سپس در این زمین ناهموار، مادران زاییدند و فرزندان بالیدند و نسل‌ها از پی نسل‌ها خرامیدند و مردمان فزونی یافتند و در کوه‌ها و بیابان‌ها و جنگل‌ها و دریاها پراکنده گردیدند و به تدریج در گذار زمان، پیشینه‌ی خویش را از یاد بردند و آفریدگار خویش را گم کردند و پیوند خویش را نادیده گرفتند و برخی دشمنان برخی دیگر شدند؛ چنانکه خداوند از پیش خبر داده و فرموده بود: ﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^٢؛ «گفت (از بهشت) فرود آید! برخی از شما برای برخی دیگر دشمن خواهید بود و برای شما در زمین قرارگاهی و بهره‌ای موقت است»، ولی آنان بهره‌ی خویش در زمین را جاودان پنداشتند و گمان بردند که به سوی پروردگارشان باز نمی‌گردند. پس برخی بر برخی دیگر برتری جُستند و برخی بر برخی دیگر ستم کردند، تا آن گاه که دریا و خشکی از تباهی آنان آکنده شد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^٣؛ «تباهی در خشکی و دریا پدید آمد به سبب چیزی که دست‌های مردم فرا آورد»؛ زیرا برخی از آنان برخی دیگر را به قتل رساندند و برخی از آنان برخی دیگر را به بردگی گرفتند و برخی از آنان برخی دیگر را از زمین راندند و برخی از آنان برخی دیگر را چپاول کردند و بدین سان، زمین از ظلم و جور آنان آکنده شد. در این هنگام، خداوند از میان آنان پیامبرانی را برگزید و با نشانه‌های روشن به سوی آنان فرستاد و به همراه‌شان کتاب و میزان نازل کرد، تا مردم از ستم دست بردارند

١. طه / ١٢٣

٢. اعراف / ٢٤

٣. روم / ٤١

و به عدالت برخیزند؛ چنانکه فرموده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱؛ «هرآینه فرستادگان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردمان به عدالت برخیزند» و این، هدف از بعثت پیامبران بود؛ زیرا خداوند، خود عادل بود و جهان را بر پایه‌ی عدالت آفرید و خوش داشت که عدالت در آن برقرار باشد؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ۖ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۖ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾^۲؛ «آسمان را برافراشت و میزان قرار داد؛ تا شما نیز بر میزان نیفزایید؛ و با عدالت بسنجید و از میزان نکاهید». پس پیامبران را فرستاد تا با ظلم درآویزند و به عدالت برانگیزند و آهن را فرستاد تا آن را در دست گیرند و با کسانی که می‌کوشند عدالت در جهان نباشد، بستیزند؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾^۳؛ چراکه جهان بر پایه‌ی عدالت آفریده شده است و جز با عدالت سامان نمی‌پذیرد. هرآینه ظلم جهان را نابود می‌کند و نظام آفرینش را بر هم می‌زند و زمین را به تباهی می‌کشانند و هرگز خداوند آن را برای جهانیان نخواست است؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ﴾^۴؛ «خداوند هرگز ظلمی را برای جهانیان نخواست است». او از روز نخست برای هر چیزی «قدری» قرار داده است و «جایی» متناسب با قدر او، تا در آن قرار بگیرد و از آن بیرون نرود که فساد پیش می‌آورد؛ چنانکه فرموده است: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۵؛ «خداوند برای هر چیزی قدری قرار داده است» و فرموده است: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدْرَهُ تَقْدِيرًا﴾^۶؛ «و هر چیزی را

۱. حدید/ ۲۵

۲. الزمّن/ ۷-۹

۳. حدید/ ۲۵

۴. آل عمران/ ۱۰۸

۵. طلاق/ ۳

۶. فرقان/ ۲



آفرید و برای آن قدری را مقدر فرمود» و فرموده است: «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ حَلْقَانَةٌ بِقَدَرٍ!»؛ «ما هر چیزی را به قدری آفریدیم» و قدر هر چیز استعدادی است که خداوند برای آن قرار داده است و با این وصف، عدل آن است که هر چیز قدر خود را بداند و در جایی که خداوند برای او قرار داده است قرار گیرد و ظلم آن است که چیزی قدر خود را نداند و از جای خود بیرون آید و جای دیگری که خداوند برای او قرار نداده است را بگیرد و فساد فرزند ظلم است. بدین سان، خداوند پیامبران خود را نفرستاد مگر برای آن که قدرهای مردم را به یادشان آورند تا مردم قدر خویش را بشناسند و جای خویش را پیدا کنند و در جایی که خداوند برای هر یک از آنان قرار داده است قرار گیرند و از جای خویش بیرون نیایند و جای دیگران که به قدر آنان نیست را نگیرند و با این کار، به یکدیگر ظلم نکنند و در زمین فساد نینگیزند. پس پیامبران به اذن خداوند مردم را با قدرهاشان که استعدادهای آنان بود، آشنا ساختند و آنان را به سوی عدالت فرا خواندند و از ظلم باز داشتند تا جاهای خود را در روی زمین پر کنند و برخی جای برخی دیگر را نگیرند و استعدادهای خود را به فعلیت رسانند و برخی مانع به فعلیت رسیدن استعدادهای برخی دیگر نشوند، تا بدین سان همگی به کمال خویش دست یابند و جهان از عدالت انباشته گردد، پس از آن که از ظلم انباشته گردیده است. پس پیامبران یکی از پی دیگری، با هدایت و نشانه‌های روشن آمدند و با هر امتی به زبان او سخن گفتند و در چهارگوشه‌ی این زمین پهناور، از کوه و بیابان و جنگل و دریا، ندای «عدالت» سر دادند و به زبان‌ها و دست‌های خود با «ظلم» در آویختند، اما بیشتر مردمان که عهد خداوند در روز تبعید را از یاد برده و کلید رستگاری را گم کرده بودند، آنان را تکذیب نمودند و دعوت‌شان را اجابت نکردند؛ چراکه قدر خویش را نمی دانستند و به جایگاه خویش قانع نبودند و برخی بر برخی دیگر برتری می جستند و با ظلم و فساد مانوس بودند و از بزرگان‌شان

در زمین پیروی می‌کردند و بزرگانشان در زمین می‌کوشیدند تا پیامبران را از روی آن بردارند؛ زیرا می‌دانستند که خود در جای دیگران نشسته‌اند و اگر تسلیم عدالت گردند، باید از جایی که در آن نشسته‌اند برخیزند و بزرگی را به کسانی واگذارند که خداوند آنان را بزرگ داشته است؛ کسانی که در زمین کوچک شمرده شده‌اند و از دست اینان ستم دیده‌اند! پس هیچ پیامبری از جانب خدا نیامد، مگر آن که بزرگان مردم او را انکار کردند و در برابرش ایستادند تا پیش نیاید؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۱؛ «هیچ بیم‌دهنده‌ای را در سرزمینی نفرستادیم مگر آن که بزرگانش گفتند: ما به چیزی که برای آن فرستاده شده‌اید کافریم» و به خدا سوگند چیزی که بیم‌دهندگان برای آن فرستاده شده بودند «عدالت» بود که بزرگان سرزمین‌ها آن را بر نمی‌تاییدند؛ چراکه عدالت همواره به زیان مستکبران و به سود مستضعفان بوده و آن‌ها را پایین و این‌ها را بالا کشیده است! پس آن‌ها، برخی را سر بریدند و برخی را سوزاندند و برخی را نزد شیران گرسنه افکندند و برخی را از کوه بلند پرتاب کردند و برخی را از زمین راندند و این‌ها همه برای آن بود که عدالت را بر نمی‌تاییدند و از برقراری آن هراسان بودند! تا جایی که نوح پیامبر علیه السلام نه صد و پنجاه سال فرا خواند و تنها هشتاد تن او را اجابت کردند که هشت تن از آنان خانواده‌ای او بودند و روی داد که بنی اسرائیل در یک شب تا برآمدن آفتاب، هفتاد پیغمبر پاک را کشتند و سپس به سر کسب و کار خود آمدند و خرمافروش فریاد می‌زد: خرما! خرما! و این گونه پیامبران از پی پیامبران آمدند و مردمان را به سوی عدالت فرا خواندند و تکذیب شدند و ستم دیدند، تا آن‌گاه که نوبت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم واپسین پیامبر و وارث پیامبران گذشته رسید. خداوند او را در زمانی فرستاد که مدت‌ها بود پیامبری نیامده و وحیی نازل نگشته بود؛ کتب آسمانی تحریف و سنت‌های نیکو دگرگون گردیده بود؛

راه‌های رستگاری پنهان و پرچم‌های هدایت سرنگون شده بود؛ مردم بت‌ها را می‌پرستیدند و در تاریکی‌های اوهام و خرافات سرگشته بودند؛ در جاهلیت می‌زیستند و در جاهلیت می‌مردند؛ قدر خویش را نمی‌دانستند و به یکدیگر ستم می‌کردند. در چنین هنگامه‌ی سهمگینی، خداوند پیامبر خویش را برگزید و کتاب خویش را بر او نازل فرمود. او نیز به بایستگی، رسالت پروردگارش را ادا نمود و به شایستگی، در این راه شکیبایی ورزید؛ پیام عدالت را که به او سپرده شده بود، ابلاغ کرد و اجرای عدالت را که به او فرمان داده شده بود، در پیش گرفت؛ چنانکه فرموده است: **﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾**^۱؛ «بگو پروردگارم به عدالت فرمان داده است» و فرموده است: **﴿وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ﴾**^۲؛ «و فرمان داده شده‌ام که عدالت را میان شما اجرا کنم». پس به سوی عدالت دعوت کرد و برای اجرای آن در میان مردم کوشید، اما کافران مکه دعوت او را اجابت نکردند و منافقان مدینه سعی او را ضایع نمودند، تا آن‌که خداوند جوار خویش را برای او پسندید و روح پاکش را به سوی خود بالا برد و به ارواح پیامبرانی که پیش از او بودند ملحق فرمود؛ **﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾**. هرآینه این پایان سلسله‌ی پیامبری و بسته شدن دروازه‌ی وحی بود، اما سنت تبدیل‌ناپذیر خداوند بر این جاری شده بود که زمین خود را یک روز بدون خلیفه‌ای در آن باقی نگذارد که عدالت را در آن ممکن سازد؛ چنانکه فرموده است: **﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾**^۳؛ «هرآینه من در زمین خلیفه‌ای را قرار دهنده‌ام»!

۱. اعراف / ۲۹

۲. شوری / ۱۵

۳. بقره / ۳۰

تطهیرشان خبر داده و موَدّت‌شان را بر بندگان خود فرض نموده و درباره‌ی‌شان فرموده است: **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾**؛ «جز این نیست که خداوند اراده دارد تا هر گونه آلایش را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاکیزه گرداند» و فرموده است: **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾**؛ «بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر موَدّت به نزدیکانم را»، در حالی که فرموده است: **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾**؛ «بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم، آن جز مایه‌ی تذکری برای جهانیان نیست» و فرموده است: **﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾**؛ «بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم، مگر این که کسی بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد»! پس موَدّت آنان را مایه‌ی تذکری برای جهانیان و راهی به سوی خویش ساخته و پاکیزگی آنان از هر آلایشی را پشتوانه‌ای برای آن قرار داده است تا بندگان را پس از پیامبرش بیازماید، چونانکه پیش از او آزمود، تا بداند که چه کسانی از آنان فرمان او را می‌برند و چه کسانی از آنان نافرمانند، در حالی که هر کس فرمان او را ببرد به سود خودش است؛ چنانکه فرموده است: **﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾**؛ «بگو مزدی که من از شما خواستم برای خودتان است»! هرآینه خلفاء خداوند در زمین کسانی هستند که به قدر هر چیز در آن و جایش هدایت شده و از هر ظلمی پاکیزه گردیده‌اند، تا هر چیز در آن را به پشتوانه‌ی پاکیزگی‌شان، در جایی که خداوند برای آن قرار داده است قرار دهند، تا بدین سان عدالت ورزند و ظلم را از میان بردارند؛ چنانکه خداوند فرموده است:

۱. أحزاب / ۳۳

۲. شوری / ۲۳

۳. أنعام / ۹۰

۴. فرقان / ۵۷

۵. سبأ / ۴۷

﴿وَمَمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾؛ «او از کسانی که آفریده ایم شماری هستند که به حق هدایت می‌کنند و با آن عدالت می‌ورزند» و آنان همانا عترت پیامبر اهل بیتش هستند که مردم را از قدر آنان آگاه ساخته و به جایشان دلالت نموده و پیش از مرگش درباره‌ی شان فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبَ وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ فَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ نَبَأْنِي بِدَلِكِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ»؛ «ای مردم! من نزدیک شده است که فرا خوانده شوم پس اجابت کنم، در حالی که من مسؤولم و شما نیز مسؤول هستید؛ پس من در میان شما دو خلیفه باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، هرگاه به آن دو تمسک جویند هرگز پس از من گمراه نخواهید شد، پس بنگرید که پس از من با آن دو چه می‌کنید و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن گاه که نزد حوض بر من وارد شوند، باریک‌بین آگاه من را از این خبر داده است!» اما ای دریغ که چون به سوی خداوند فرا خوانده شد و اجابت کرد، بیشتر آنان به آن دو تمسک نجستند؛ چراکه پنداشتند کتاب خداوند برای آنان کافی است و آنان را به عترت و اهل بیت پیامبرش حاجتی نیست! پس قدر عترت و اهل بیت او را از یاد بردند و جای آنان را گرفتند و این‌جا بود که گمراهی امت آغاز شد و سیل بدبختی‌شان به راه افتاد! آیا خداوند در کتاب خود، با آنان عهد نکرده بود که از هدایت او پیروی کنند تا بدبخت نشوند؟! و پیامبرش در سنت خود، با آنان عهد نکرده بود که به کتاب خدا و عترت و اهل بیتش در آویزند، تا گمراه نگردند؟! پس چه شد که عهد خدا را از یاد بردند و عهد پیامبرش را زیر پا نهادند؟! هرآینه بی‌گمان آنان خطاکاران بودند. پس از آن بود که این امت، مانند گله‌ی سرگردانی شد که چوپان خویش را از دست داده باشد و گرگان ندانند که از کدامین سوی آن، دریدن آغاز کنند! مردم در تاریکی

فرو رفتند و دسته دسته از دین برگشتند. سنت‌ها فراموش شدند و بدعت‌های تباه‌کننده رخ نمودند. اسلام جوان، چونان جامه‌ی چرمینی که وارونه بر تن نمایند بازگون گردید، تا آن جا که مردم به جاهلیتِ نخستین خویش بازگشتند و شیوه‌های مرده‌ی جاهلی را زنده کردند. حسن را به صلح واداشتند و حسین را به جنگ و فرزندان پاک حسین که به عدالت فرمان می‌دادند را یکی پس از دیگری مقتول ساختند و به جای آنان کسانی را برگماشتند که بهره‌ای از قدر آنان نداشتند؛ چونانکه گویی سخن خداوند را نشنیده بودند که فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بَعِيرٍ حَقٌّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۶۱﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾؛ «هرآینه کسانی که به نشانه‌های خداوند کافر می‌شوند و پیامبران را بی هیچ حقی می‌کشند و کسانی از مردم که به عدالت فرمان می‌دهند را می‌کشند، به عذابی دردناک بشارت‌شان ده؛ آنان کسانی هستند که اعمال‌شان در دنیا و آخرت نابود شد و برایشان هیچ یاری‌کننده‌ای نیست». سپس پی‌آمد این خیره‌سری آن شد که جبّاران از پی جبّاران و سفیهان از پی سفیهان و فاسقان از پی فاسقان و بدعت‌گذاران از پی بدعت‌گذاران بر امت مسلط شدند و هر یک به اندازه‌ای بر اموال و نفس آنان دست بردند و به هیچ یک از امامان عترت و اهل بیت پیامبر فرصت ندادند تا چندی دو پای خویش را بر جای خویش استوار دارند و کام خشکیده‌ی مظلومان را از پیمانه‌ی عدالت سیراب سازند! هر یک با ترفندی، برای خود مشروعیت یافتند و برای آنان معذوریت ساختند و آن‌گاه سوار بر اژدهای قدرت، بر اول و آخر امت تاختند و دین خدا را در سراسیمگی نابودی در انداختند و در این میان، مردم نادان که همواره تاوان سنگین نادانی خویش را پرداخته‌اند، برخی ظالمان را بر ضدّ برخی دیگر یاری رساندند و حکومتِ ظلمی را بر جای حکومتِ ظلمی نشانند؛



چنانکه فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛ «این گونه برخی ظالمان را بر برخی دیگر می‌گماریم به سبب آن چه کسب می‌کردند!» تا آن گاه که نوبت به مهدی رسید و قیامت نزدیک شد و دل‌ها سخت گردید. پس خداوند بنده‌ای از بندگان را از جایی که آفتاب می‌دمد برانگیخت، با حکمت و اندرز نیکو تا عهد او را به یاد آنان آورد و آنان را به سوی خلیفه‌اش در زمین از عترت و اهل بیت پیامبرش دعوت کند، باشد که آنان بازگردند و آن بنده من هستم. پس دعوتم را اجابت کنید و به سوی مهدی بازگردید، تا گناهانتان آمرزیده شود و کارهاتان سامان یابد، پیش از آنکه روزی بر شما برسد که بر عاد و ثمود و قوم نوح رسید.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعِ الْهُدَى﴾^۲



نامه‌ی دوازدهم

فرازهایی از نامه‌ی آن جناب در نكوهش حاکمان ظالم و عالمان وابسته به آنان

خداوند را چنانکه سزاوار است نشناختند، هنگامی که حاکمانی جز او اختیار کردند و به احکامی جز احکام او گردن نهادند و درباره‌اش چیزی گفتند که به آن دانشی نداشتند، هنگامی که گفتند: خداوند ما را به این فرمان داده است، در حالی که خداوند به شرک فرمان نمی‌دهد، ولی آنان بر او دروغ بسته‌اند...

راهزنان راه خدا مردم را از کتاب خدا و خلیفه‌ی او بازداشتند و به خود مشغول کردند، چونانکه کودک را از پستان مادر باز می‌دارند و به پستانک مشغول می‌کنند! سپس پی‌آمد این راهزنی آن شد که مردم به تقلید از آنان معتاد شدند و دیری نگذشت که از چالهی تقلید در فروغ، به چاه تقلید در اصول درافتادند و آنان را بر آخرت و دنیای خویش مسلط ساختند و ولایت‌شان بر خویش را چونان ولایت خداوند گردن نهادند و آنان را خداوندگاران جز خداوند گرفتند؛ مانند یهودیان که با کاهنان خویش چنین کردند و آنان را در فترت پیامبران‌شان به خداوندگاری گرفتند و چون پیامبری برای آنان ظهور می‌کرد، به اشاره‌ی آنان او را تکذیب می‌کردند یا به فتوای آنان او را می‌کشتند؛ زیرا هیچ پیامبری برای آنان ظهور نمی‌کرد، مگر اینکه بر ضد کاهنان‌شان سخن می‌گفت و از روی ریاکاری‌ها و خیانت‌هایشان پرده بر می‌گرفت...

به راستی که کتاب خدا را پشت سر انداخته‌اید و خلیفه‌ی او را ضایع گذاشته‌اید و عقل را در پای خواهش‌هایتان ذبح کرده‌اید و این چندان شگفت نیست؛ زیرا شما بیش از هزار سال است که از عصر پیامبران دور شده‌اید و روزگار فترت بر شما درازی یافته است و اکنون خَلَفِ گذشتگانی هستید که نه پیامبری را دیدند و نه وصی پیامبری را، پس دین را از آنان

میراث بردید؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَصَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَصٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ ۗ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ ۗ وَالذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛ «سپس به جای گذشتگان، خَلْفی آمده‌اند که دین را از آنان میراث برده‌اند، پس پیش نهاده‌های این دنیا را می‌گیرند و می‌گویند که ما آمرزیده خواهیم شد و اگر چیز دیگری برایشان پیش نهاده شود آن را نیز می‌گیرند! آیا پیمان دین از آنان گرفته نشده بود و درس آن را نخوانده بودند که به خداوند جز حق نسبت ندهند و سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکارند بهتر است؟! آیا خرد نمی‌ورزید؟! پس با بر جای پای پدرانمان نهادید و ذریه‌ای پس از آنان بودید؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۲؛ «یا بگوئید: همانا پدرانمان از پیش شریک گرفتند و ما نیز ذریه‌ای پس از آن‌ها بودیم، آیا پس ما را به آنچه اهل باطل کردند هلاک می‌کنی؟!...»

زهار فریب ظاهر آنان را نخورید و خام القانات آنان نشوید؛ زیرا آنان مانند شیاطینند که از راست به سراغتان آمده‌اند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ﴾^۳؛ «گویند شما از راست به سراغ ما می‌آمدید!» در حالی که راست و چپ هر دو بیراهه‌اند و به یک انجام می‌انجامند و آن همانا آتش است که بد انجامی برای گمراهان است. دین خدا را با کتاب او و خلیفه‌اش بشناسید، نه با آراء رجال؛ زیرا کسانی که دین خدا را با آراء رجال شناخته‌اند، دین خدا را نشناخته‌اند...

آن‌گاه به پشتوانه‌ی این منزلت که خداوند برای آنان قرار نداده است، هر مسلمانی که تسلیم حکم آنان نشود و از اهواء آنان پیروی نکند را آزار می‌دهند

۱. أعراف / ۱۶۹

۲. أعراف / ۱۷۳

۳. صافات / ۲۸

و تعرض به مال و جان و آبروی او که خداوند محترم داشته است را حلال می‌دانند و برخی عمال آنان که تحت فرمانشان کار می‌کنند در زمین تباهی می‌انگیزند و برخی پیروانشان که بیشترشان سفیهانند، از مخالفانشان براءت می‌جویند، چونانکه گویی مخالفان خداوند بوده‌اند و در میان آنان بدبخت‌هایی هستند که برای آنان می‌کشند و کشته می‌شوند! ...

اینان هنوز بالغ نشده بودند که فریاد زدند و هنوز بال در نیاورده بودند که پرواز کردند و هنوز شنا نیاموخته بودند که به دریا پریدند! پس جامه‌ای را بر تن نموده‌اند که برای آنان بزرگ است و کفشی را بر پا کرده‌اند که از پیشان باز می‌ماند! بزرگ‌تر از دهانشان لقمه برداشته‌اند و بیشتر از شکمشان طعام خورده‌اند، پس نزدیک است که دنده‌هایشان از هم گسسته شود! مانند راهبان جامه می‌پوشند، ولی مانند کافران می‌اندیشند و مانند صالحان سخن می‌گویند، ولی مانند جبّاران عمل می‌کنند! چونان مارهایی خوش خط و خالند که درونی آکنده از زهر دارند! بامدادان برای ستم بیرون می‌آیند و شامگاهان برای نیرنگ به خانه باز می‌گردند! دل‌هایشان از کبر و آز آکنده است و جز حفظ قدرت‌شان سودایی در سر ندارند! مستکبران را نکوهش می‌کنند، در حالی که خود از زمره‌ی آنانند و مدّعیان را دروغگو می‌شمارند، در حالی که خود ادّعیای آنان را دارند! دین را فدای سیاست کرده‌اند و آخرت را به دنیا فروخته‌اند! گناهان بزرگ کرده‌اند و بدعت‌های زشت نهاده‌اند! ناهلان را به منصب‌ها گماشته‌اند و فرومایگان را به مقام‌ها رسانده‌اند! نیکان را منزوی ساخته‌اند و خیرخواهان را بدنام نموده‌اند! ...

به خدا سوگند، اگر در منطق آنان بنگرید آن را بسی سست می‌یابید و اگر حجت‌شان را بر رسید آن را بسی ناتمام می‌بینید. افکارشان پریشان و اقوال‌شان متناقض است؛ چراکه خداوند برای آنچه می‌گویند برهانی نازل نکرده است و آنان به او نسبت دروغ می‌دهند...

مگر کسانی از آنان که نیتی نیکو دارند و چون دعوت خداوند را می‌شنوند،

اجابت می‌کنند و به سوی او باز می‌گردند و از صف ظالمان بیرون می‌آیند؛ چراکه آنان از زمره‌ی پرهیزکارانند و عاقبت برای پرهیزکاران خواهد بود، هنگامی که گناهانشان آرمزیده می‌شود و خطاهایشان از یاد می‌رود و در بهشت‌هایی داخل می‌شوند که از زیر آن‌ها نهرها جاری است، تا پاداشی برای صبرشان باشد و خداوند را پاداشی بزرگ است...

چرا هیچ یک از آنان که در زمین مکنت داده شدند به سوی خلیفه‌ی خداوند در آن فرا نخواندند و از مال و سلاح خود به او نبخشیدند تا مانند آنان در آن مکنت داده شود؟ آیا ترسیدند که از مکنت‌شان در آن کاسته شود؟ لاجرم همه‌ی مکنت‌شان در آن را از دست خواهند داد هنگامی که خلیفه‌ی خداوند در آن به مکنت می‌رسد، تا جایی که خوشبخت‌ترین آنان کسی خواهد بود که گوسفندان قریه‌ی پدرش را می‌چراند! آیا حاکمی در دنیا یافت نمی‌شود که حکومت خود در آن را بفروشد، در ازای اینکه برایش حکومتی در بهشت باشد؟ هرآینه خداوند به گرفتن حکومت آنان با قهر قادر است، ولی می‌خواهد که آن را با رغبت به او بسپارند...

حقیقت این است که شما از بیم انحراف به چپ، به راست منحرف شده‌اید و از بیم تفریط، به افراط دچار آمده‌اید و از بیم آتش، به درون آن پریده‌اید! در حالی که خداوند شما را امت میانه قرار داده و از چپ و راست بر حذر داشته و فرموده است: **﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾**؛ «و این چنین شما را امتی میانه قرار داده‌ایم». پس جز ولیّ او اولیائی نگیرید که بدبخت می‌شوید و جز راه او راه‌هایی نپویدید که گمراه می‌شوید! هرآینه من برای شما برادری خیر خواه هستم. آیا می‌خواهید از کسانی باشید که در روز رستاخیز می‌گویند: **﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾**؛ «پروردگارا! ما از حاکمان و بزرگانمان اطاعت کردیم پس آنان ما را گمراه کردند»؟! ...

۱. بقرة / ۱۴۳
۲. احزاب / ۶۷

زهار! شیطان شما را نفریبد که توهم اضطراب کنید و بگویند که اینان برای ما از دیگران بهترند و ما را از اینان گزیری نیست و دفع افسد به فاسد می‌کنیم؛ چراکه اگر شما تقوا پیش گیرید و راضی به فاسد نشوید و از پیروی طاغوت بپرهیزید، خداوند برای شما از جایی که نمی‌پندارید راهی می‌گشاید و شما را دو بهره از رحمتش ارزانی می‌دارد و برای شما نوری قرار می‌دهد تا در پرتو آن گام بردارید و کوتاهی گذشته‌ی‌تان را می‌بخشاید؛ چراکه او بسیار آمرزنده و مهربان است؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ﴾^۱؛ «و کسانی که از پیروی طاغوت بپرهیزند و به سوی خداوند باز گردند، برایشان بشارت است». اینک من شما را بشارت می‌دهم: خداوند هرگز بندگان خویش را میان بد و بدتر سرگردان نساخته و او حکیم‌تر و کریم‌تر از آن است که چنین کرده باشد، بل برای آنان ورای بد و بدتر، خوبی قرار داده است، ولی بیشتر آنان از آن بی‌خبرند. اکنون من بیرون آمده‌ام تا شما را از آن خبر دهم و پس از روزگاری که بر شما دراز آمده است، پرده از روی آن برگیرم، باشد که بصیرت یابید. اکنون من برای شما پیامی آورده‌ام که در آن برای شما فرج است و شاید خداوند کاری را آغاز کرده که بر شما پوشیده باشد؛ چراکه او بر هر کاری تواناست. پس اگر پایم بر زمین استوار ماند و کسانی که می‌خواهند خدا پرستش نشود من را از روی آن بر نداشتند، با شما سخن خواهم گفت و حق را آشکار خواهم ساخت، چندان که کودکان آن را از بر کنند و زنان خانه‌نشین به آن مثل زنند و اگر پایم گرفته شود و از روی زمین برداشته شوم باکی ندارم؛ چراکه از پدرانم بهتر نیستم و جانم از جان آنان گرمی‌تر نیست و چه شیرین است برای من پیوستن به آنان، در حالی که از کتاب خدا و سنت پیامبرش پیروی نموده‌ام و در اسلام بدعتی وارد نکرده‌ام و مدعی چیزی که برای من نیست نشده‌ام و در زمین برتری نجسته‌ام و تباهی نینگیخته‌ام و تکلیف خویش در قبال قوم را انجام داده‌ام؛ و چه بهتر است برای من مرگ از زیستن در جهانی که با ظلم انباشته

شده و از مردار سگ نجس‌تر گردیده است! بی‌تردید، بازگشت من به سوی خداوند است و او میان من و کسانی از شما که من را خوار دارند و ستم کنند، داور خواهد بود. به کسانی از شما که حق را بشناسند و بر سر آن ایستادگی کنند وعده داده است که آنان را در زمین مکنّت دهد و آیین پسندیده‌ی شان را برایشان بگستراند و ترسشان را پس از دیری به امنیّت تبدیل نماید، تا او را به پیراستگی بپرستند و کسی را با او شریک نسازند. آن‌گاه کسانی که بر خداوند دروغ بستند از رحمت او نومید خواهند شد و خواهند دانست که او را در زمین عاجز نتوانند کرد و خداوند به وعده‌ی خود وفا می‌کند و او را نوری است که گستراننده‌ی آن است، هر چند کافران خوش ندارند. هنگامی که سخنانِ گوناگون شنیده می‌شود و هر کس از سویی ندایی سر می‌دهد، از سخنی پیروی کنید که با سخن خداوند و پیامبرش سازگارتر است و به ندایی پاسخ دهید که با ندای عقل هماهنگ‌تر است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ ۝ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ «بشارت بده بندگانم را؛ همانان که سخنان را می‌شنوند و از بهترینشان پیروی می‌کنند، آنان همانا کسانی هستند که خداوند هدایت‌شان کرده است و آنان همانا خردمندانند» و این‌گونه با شما مکاتبه کردیم، باشد که شما متذکر شوید و به سوی حق باز گردید و پروردگارتان را با آیینی پیراسته برای او بپرستید و از پرستش طاغوت، اگر چه در رای اسلام باشد بپرهیزید و برای عدالت به پا خیزید تا فتنه از زمین برافتد و دین هم‌ه‌اش برای خدا باشد و کسانی که درباره‌ی آیات او مجادله می‌کنند بدانند که آنان را گریزگاهی نیست و درود بر کسی که پیرو هدایت است.



نامه‌ی سیزدهم

نامه‌ای از آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد و از رذائل اخلاق بر حذر می‌دارد.

حضرت منصور هاشمی خراسانی در نامه‌ای برای یکی از یاران خود نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

ای برادرزاده! تو را سفارش می‌کنم به ترس از خدا در پنهان و آشکار و اینکه او را بسیار یاد کنی؛ چراکه بسیار یاد کردن او سپری پاس دارنده در برابر گناهان است و تو را سفارش می‌کنم به شناخت دین و آگاهی از عقاید و احکام آن؛ چراکه ناآگاهی از عقاید آن زمینه‌ی گمراهی و ناآگاهی از احکام آن زمینه‌ی گناه‌کاری است و هر کس با دین آشناتر است به اقامه‌ی آن تواناتر است و تو را سفارش می‌کنم به حرف‌شنوی و فرمان‌برداری از کسانی که خداوند آنان را بر تو گماشته است؛ چراکه حرف‌شنوی و فرمان‌برداری از آنان مایه‌ی آبادانی دنیا و آخرت و خیر و صلاح مسلمانان است و تو را سفارش می‌کنم به اینکه سلیقه‌ی خود را مانند عقیده‌ی خود ندانی و رأی خود را جزئی از دین خود نپنداری؛ مانند کسانی که بر این پایه به دیگران ستم می‌ورزند و در زمین فتنه‌ها می‌انگیزند، تا چیزی که نمی‌پسندند را برطرف سازند و چیزی که می‌پسندند را برقرار کنند، در حالی که آنچه نمی‌پسندند نزد خداوند باطل‌تر از چیزی که می‌پسندند نیست. زنهار از کسانی نباش که از خود راضی و از دیگران ناراضی هستند؛ چراکه آنان دوست داشته نمی‌شوند و از کسانی نباش که خود را برتر از دیگران می‌انگارند؛ زیرا خداوند به کسانی که برتر از دیگرانند آگاه‌تر است. همواره مانند خاک فروتن باش و مانند سنگ سرسختی نکن؛ زیرا خاک به سبب فروتنی خود برکت یافت، در حالی که سنگ به سبب سرسختی خود نفرین شد. هنگامی که لغزشی از تو سر می‌زند به تأویل آن نکوش؛ چراکه تأویل آن،



خود لغزشی دیگر است، بلکه به آن اعتراف کن تا آمرزیده شوی؛ چراکه خداوند اعتراف کنندگان را می‌آمرزد و تأویل کنندگان را دروغگو می‌شمارد. از نصیحت ناصحان هر چند سخت نماید خرسند باش و از تملق چاپلوسان برحذر؛ زیرا نصیحت ناصح مانند ابری تیره و غوغاگر است که از آن مایع حیات می‌بارد، در حالی که تملق چاپلوس مانند زهری کشنده آمیخته به شهدی شیرین است. تواز کسانی هستی که من به آنان امید دارم؛ پس علم و عمل خود را افزون کن و بدان کسی از شما بار مهدی شمرده نمی‌شود تا آن گاه که عالم‌ترین و عامل‌ترین مرد دیار خود باشد.

والسّلام علیکم ورحمت الله»



نامه‌ی چهاردهم

فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن به سوی حکومت خداوند دعوت می‌کند و از حکومت غیر او باز می‌دارد.

«هان ای مردم! از من بشنوید، اگر گوش شنوا دارید؛ چراکه برای شما مثلی می‌زنم: هرآینه مثل شما در زندگی دنیا مثل کودکی بوده است که مادر خویش را در انبوه جمعیت گم کرده باشد، پس به امید دست یافتن بر او به دامان هر زنی چنگ می‌زند و مدتی در پی او روان می‌گردد، تا آن‌گاه که از او بی‌مهری می‌بیند و در می‌یابد که او مادر نیست، پس شیون کنان او را و می‌گذارد و به دامان دیگری می‌آویزد، تا آن‌گاه که تاریکی شب او را فرا می‌گیرد و سرمای آن او را تلف می‌کند، در حالی که یاری کننده‌ای برای او نیست! این بوده است مثل شما در زندگی دنیا که به امید دست یافتن بر عدالت، به هر حکومتی دل بسته‌اید و مدتی از آن پیروی کرده‌اید، تا آن‌گاه که از آن ظلم دیده‌اید و دریافته‌اید که در آن عدالت نیست، پس فریادکنان آن را بر انداخته‌اید و به حکومت دیگری روی آورده‌اید! پس این گونه، در جستجوی عدالت، گاهی به شرق میل کرده‌اید و گاهی به غرب؛ گاهی به چپ دویده‌اید و گاهی به راست؛ گاهی به زید روی آورده‌اید و گاهی به عمرو؛ گاهی به سلطنت دل بسته‌اید و گاهی به جمهوریت! در حالی که عدالت، نه در شرق بوده است و نه در غرب؛ نه در چپ بوده است و نه در راست؛ نه در زید بوده است و نه در عمرو؛ نه در سلطنت بوده است و نه در جمهوریت! عدالت تنها در حکومت خداوند بوده است که از قدرها و جاهای شما آگاه است و جز او کسی به آن راه نمی‌یابد اگرچه بسیار پویش و کوشش کند، مگر کسی که او به آن مهدیش ساخته است، اما شما از رحمت او ناامید و از مهدی او غافل شده‌اید و از این رو، حکومتی که او برای مهدیش خواسته است را به کسانی سپرده‌اید که او حکومتی برای آنان نخواست است! تو گویی حکومت، میراث پدران است که آن را از هر کس می‌خواهید می‌گیرید و به هر کس می‌خواهید می‌دهید و گویی

از آن خداوند نیست که فرموده است: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾؛ «بگو خداوند! مالک حکومت تویی! حکومت را به هر کس می‌خواهی می‌دهی و حکومت را از هر کس می‌خواهی می‌گیری» و او آن را به ابراهیم داده و عهدی با عادلان ذرّیه‌اش ساخته و فرموده است: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود، پس چون آن‌ها را به انجام رساند، فرمود: من تو را برای مردم امامی قرار دهنده‌ام، گفت: و از ذرّیه‌ام؟ فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد» و عادلان ذرّیه‌ی او کسانی هستند که خداوند خواسته است هر ناپاکی را از آنان بزدايد و آنان را کاملاً پاک گرداند و آنان در کتاب خداوند اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند^۱ و از اینجا دانسته می‌شود که مهدی خداوند، از آل ابراهیم علیه السلام و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و هر کس حاکمی جز او اختیار کند، به گمراهی دوری دچار شده است.

شگفتا که مردم هر زمان دست بیعت با کسی داده‌اند و عقد ولایت با کسی بسته‌اند و ندانسته‌اند که هیچ کس جز کسی که خداوند او را برای این کار هدایت کرده و توانا ساخته است، از عهدی آن بر نمی‌آید و حق آن را ادا نمی‌کند! آنان عدالت را نزد کسانی جُسته‌اند که عدالت نزد آنان نبوده و از حاکمان خود توقع کاری را داشته‌اند که در توان آنان نبوده است! چگونه عدالت ورزد کسی که قدر مردم را نمی‌داند و جای آنان را نمی‌شناسد، بل قدر خود را نشناخته و از جای خود بیرون است؟! چگونه عدالت ورزد کسی که خود ظالم است و در جای دیگری نشسته است و چگونه اصلاح کند کسی که خود فاسد است و جهان را به فساد کشیده

۱. آل عمران / ۲۶

۲. بقره / ۱۲۴

۳. احزاب / ۳۳

است؟! آیا مردمان در زمین سیر نکردند و در سرگذشت پدرانشان نظر نینداختند که به گدایی جرعه‌ای عدالت در برابر هر حکومتی زانو زده‌اند و دست هر حاکمی را بوسه داده‌اند، اما هیچ یک بر تشنگی آنان رحم نکرده و آنان را جرعه‌نوش عدالت ننموده است؟! در حالی که به خدا سوگند، آنان تشنه‌تر از آن بوده‌اند که به جرعه‌ای سیراب شوند و جز نه‌ری عظیم آنان را سیراب نتواند کرد! پس با این وصف، چه شده است که از روز نخست تا امروز، اولیاء خدا همواره محکوم بوده‌اند و اولیاء شیطان همواره حاکم! فرزندان انبیا همواره خانه‌نشین بوده‌اند و فرزندان ادعیا همواره منبرنشین! ائمه‌ی ایمان همواره بی‌یاور بوده‌اند و ائمه‌ی کفر همواره پُریاور! اگر کاخی بوده همواره برای ظالمان بوده است و اگر کوخی بوده همواره برای پاکیزگان! اگر قدرتی بوده همواره برای مشرکان بوده است و اگر هجرتی بوده همواره برای پیامبران! اگر بیعتی بوده همواره برای یزیدیان بوده است و اگر شهادتی بوده همواره برای حسینیان! اگر دولتی بوده همواره برای گمراهان بوده است و اگر غیبتی بوده همواره برای مهدیان! این چه رسوایی است که تاریخ را فرا گرفته و این چه دیوانگی است که جهان را گرفتار کرده است؟! آیا مردمان را چشم نیست تا ببینند که حاکمان‌شان همه ستم می‌کنند و عدالت نمی‌ورزند؟! یا آنان را گوش نیست تا بشنوند که سیاست‌مداران‌شان همه دروغ می‌گویند و راست نمی‌گویند؟! یا آنان را هوش نیست تا پی برند که رهبران‌شان همه گمراه می‌کنند و راه نمی‌نمایند؟! پس تا به کی این زخم چرکین، گشوده خواهد بود و تا به کی این دیوانگی ادامه خواهد داشت؟! هان، ای مردمان! به من بگویید! تا به کی باید مانند سیاه‌مستان، از راست به چپ و از چپ به راست بلنگید، تا آخر الأمر بفهمید که راست و چپ برای شما یکسان است و در هیچ یک عدالت نیست؟! به من بگویید! چند حکومت دیگر را باید بیازمایید و تاوان چند اطاعت دیگر را باید بپردازید، تا سرانجام دریابید که هیچ حکومتی جز حکومت خداوند، شما را به عدالت نمی‌رساند و هیچ اطاعتی جز اطاعت خلیفه‌اش، شما را از ظلم نمی‌رهاند؟! آیا این هزاران سال تجربه، بسنده نیست؟! آیا این تاوان‌های



سنگین، بسنده نیست؟! آیا نمرودها و فرعون‌ها را نشنیدید؟! آیا کسرها و قیصرها را نکشیدید؟! آیا خلیفه‌ها و شاهان را ندیدید؟! آیا جمهوری‌ها و اسلامی‌ها را نیازمودید؟! پس آیا هنوز عبرت نگرفته‌اید؟! تا کجا به این زخم کهنه نمک خواهید زد؟! و تا کجا به این جنون تاریخی ادامه خواهید داد؟! هان، ای پادشاهان و امیران ستم‌کار که برای کسب سلطه و حفظ آن، خون بی‌گناهان را می‌ریزید! هان، ای فقیهان و روحانیون ریاکار که به غیر حق، خود را گماشته‌ی خدا و ولیّ امر مسلمین جهان می‌دانید! هان، ای رجال سیاسی طمع‌کار که برای دست یافتن به حکومت، مسابقه می‌گذارید! هان، ای احزاب سیاسی فریب‌کار که جز در پی قدرت نیستید! هان، ای فرقه‌ها و گروه‌های تبه‌کار که برای برتری یافتن در زمین، می‌کوشید! دست از این مردم رنج‌دیده بردارید و از میان آن‌ها و صاحب‌شان کنار بروید! آیا هزاران سال ظلم و فساد بسنده نیست؟! آیا یک تاریخ، ذلت و مسکنت بسنده نیست؟! آیا خسته نشده‌اید از این همه شرارت و فتنه‌انگیزی؟! پس کی به این بازی کودکانه پایان خواهید داد؟! پس کی از این روش‌های تکراری باز خواهید ایستاد؟! اینک گوش‌های خود را فراز آورید تا بشنوید؛ زیرا من ندا دهنده‌ای از مکانی نزدیک هستم که ندا می‌دهم: ای مردمان! آیا زمان آن نرسیده است که به اصل خویش باز گردید؟! آیا زمان آن نرسیده است که عهد خدا با پدرتان آدم را به یاد آورید؟! آیا زمان آن نرسیده است که امانت را به صاحبش رد کنید و حکومت را به اهلش باز گردانید؟! آیا هنوز هم به این حکومت‌های رنگ به رنگ امید می‌دارید؟! آیا هنوز هم می‌پندارید اگر به جای زید، عمرو بر سر کار بیاید، کار سامان می‌یابد؟! چه بسیار عمروهایی که به جای زیدها بر سر کار آمدند و کار سامان نیافت؛ چرا که سامان کار از جایی دیگر بود و شما غافل بودید! پس تا به کی به امید این و آن خواهید نشست و پرچم این و آن را افراشته خواهید داشت؟! تا به کی خویش را ذلیل خواهید کرد و دست‌بوس این و آن خواهید بود؟! تا به کی وعده‌های دروغین، شما را خام خواهد ساخت و آرزوهای دراز، شما را بازی خواهد

داد؟! تا به کی مانند خرهای آسیاب، به گرد یک محور خواهید چرخید و توهم پیش‌رفت خواهید کرد؟! هان، ای مردم! چگونه است که هزاران سال، پشت خود را به هر حیوان ناقصی داده‌اید و دست خود را به انسان کامل نداده‌اید؟! چگونه است که هزاران سال، هر رطوبتی را مکیده‌اید و دریای شیرین را رها کرده‌اید؟! چگونه است که هزاران سال، در پی هر سرابی دویده‌اید و در پی آب گوارا گامی برنداشته‌اید؟! آیا به خود نخواهید آمد و به سوی اصل باز نخواهید گشت؟! آیا از خواب بیدار نخواهید شد و این کابوس به پایان نخواهد رسید؟! آیا از تاریکی بیرون نخواهید آمد و این شام سیاه سحر نخواهد داشت؟! آیا از مستی به هوش نخواهید آمد و این گیجی از سر نخواهد رفت؟! آیا چشم نگشوده ناگاه تکان نخواهید خورد و بر پا نخواهید ایستاد؟! آیا سر خویش را بالا نخواهید آورد و جز پیش پای خویش را نخواهید دید؟! چنین می‌بینم که از پستان جهل شیر خورده‌اید و بر دامان ظلم پرورش یافته‌اید و گوشت و خونتان با من ناآشناست! زنه‌ار ناآشنایی‌تان با من شما را وا ندارد به اینکه دعوت‌م را اجابت نکنید؛ زیرا من برادر خیرخواه شما هستم که به سوی حق دعوتتان می‌کنم و آوازم را می‌شنوید هنگامی که فریاد می‌دارم: بازگردید، بازگردید به سوی اسلام؛ چراکه شما از آن بسیار دور شده‌اید! شما از اصل خود فاصله گرفته‌اید و خود را از یاد برده‌اید! شما عقل خود را ترک گفته‌اید و مانند کودکان و دیوانگان شده‌اید! شما عهد خدا را نقض کرده‌اید و میراث پیامبرش را ضایع نموده‌اید؛ همان عهد که با پدرتان ابراهیم بست و همان میراث که درباره‌اش فرمود: «**مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي**»؛ «**تا هنگامی که به آن متمسک باشید هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید**»! پس آن را ضایع نموده‌اید و پس از او گمراه شده‌اید، در گمراهی دوری؛ تا جایی که باغ میوه را وا گذاشته‌اید و خارزار را چریده‌اید و دریای شیرین را وا گذاشته‌اید و رطوبت را مکیده‌اید و غذای پاک را رها کرده‌اید و مردار را به دندان گرفته‌اید و عسل خالص را دور ریخته‌اید و حنظل را جویده‌اید و حکومت خداوند را وا گذاشته‌اید و به



حکومت شیطان سر سپرده‌اید! در حالی که باغ میوه برای شما از خارزار و دریای شیرین برای شما از رطوبت و غذای پاکیزه برای شما از مردار و عسل خالص برای شما از حنظل و حکومت خداوند برای شما از حکومت شیطان بهتر است! زنه‌ها! هدایت خویش را به غیر مهدی نسپارید؛ زیرا کسی راه را از کور نمی‌پرسد و با کشتی سوراخ به دریا نمی‌رود! پس آیا حکومتی جز حکومت خداوند می‌جوئید؟! در حالی که عدالت تنها در حکومت خداوند است؛ حکومتی که به دست خلیفه‌ی مهدیش تحقق می‌یابد نه به دست غیر او و خلفا و شاهان و فقیهان در این امر با هم برابرند، جز آنکه در شیوه‌ی ظلم تفاوت دارند و برخی بیش از برخی دیگر ستم می‌کنند؛ مانند قاتلانی که همگی می‌کشند، جز آنکه برخی خفه می‌کنند و برخی سر می‌برند و برخی سم می‌نوشانند! به سخنم گوش فرا دارید؛ زیرا سخنی بهتر از این نخواهید شنید: دنیای شما جز با عدالت اصلاح نمی‌شود و آخرت شما جز با عدالت سامان نمی‌پذیرد و عدالت جز با حکومت مهدی امکان نمی‌یابد و حکومت مهدی جز با همیاری شما شکل نمی‌گیرد، ولی بیشتر شما نمی‌دانید!»،

شرح نامه:

ای بنده‌ی خدا!! اگر چشم دلت نابینا نیست، در این اندرنامه‌ی نورانی نظر کن، تاراه رستگاری را بیابی و راهنمایش را بشناسی و بدانی که دعوت او حقّ مبین است و هر دعوتی جز آن ضلالی است بعید و سپس آن را بر نزدیکان خود بخوان و به گوش سایر مردم برسان، باشد که مانند تو آن را اجابت کنند و از همیاری برای حکومت طاغوت دست بردارند و به همیاری برای حکومت خداوند روی آورند و با خواست جمعی و حمایت کافی خود، زمینه‌ی ظهور خلیفه‌ی خداوند را بسازند و به سعادت دنیا و آخرت نائل شوند.



نامه های پانزدهم

دو نامه از آن جناب درباره ی احکام خمس

١ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ الشُّكُورِ بْنُ زَلْمَى الْوَزْدَكِيُّ، قَالَ: كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ أَهْلِ بَامِيَانَ وَكَانَ يَبْحَثُ عَنِ الْكَنْزِ فَدَعَانِي إِلَيْهِ ذَلِكَ عَلَى أَنْ يَكُونَ لِي نِصْفُهُ فَقُلْتُ: حَتَّى أَسْأَلَ الْمَنْصُورَ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنِ ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحَظِّهِ: لَا يَبْحَثُ عَنِ الْكَنْزِ إِلَّا سَفِيهٌ وَمَنْ وَجَدَهُ فَلْيُوَدِّ حُمْسَهُ فَإِنَّهُ مِنَ الْغَنِيمَةِ!

ترجمه ی نامه:

عبد الشکور بن زلمی وردکی ما را خبر داد، گفت: دوستی از اهل بامیان داشتم که در پی گنج می گشت، پس من را نیز به این کار دعوت کرد در ازای اینکه نصف آن برای من باشد، پس گفتم: باید از جناب منصور بپرسم، پس نامه ای برای آن جناب نوشتم و درباره ی این کار از او پرسیدم، پس برای من با خط خود نوشت: جز سفیه در پی گنج نمی گردد و هر کس که آن را بیابد باید خمس آن را بپردازد؛ چراکه آن از غنیمت است!

شرح نامه:

برای خواندن شرحی بر این نامه ی نورانی، به پرسش و پاسخ ۱۳۷ مراجعه کنید.

٢ . أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْمَنْصُورِ أَسْأَلُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْحُمْسُ، فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحَظِّهِ: اِغْلَمْ يَزْحَمَكَ اللَّهُ أَنْ كُلَّ مَا يَزْرُقُكَ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَحْتَسِبُ فِيهِ الْحُمْسُ كَالْغَنِيمَةِ وَالْكَنْزِ وَالْمَعْدِنِ وَالْحَلِيَةِ الَّتِي تَسْتَحْرِجُهَا مِنَ الْبَحْرِ وَالْهَبَةِ وَالْجَائِزَةِ وَالْفَائِدَةَ الْكَبِيرَةَ الَّتِي تَفْضُلُ عَنْ مَوُوتِنِكَ وَالْمِيرَاثِ الَّذِي لَا تَحْتَسِبُهُ مِنَ الْبَعِيدِ وَالْمَالِ الَّذِي تَكْتَبِرُهُ فَلَا تَأْكُلْ مِنْهُ وَلَا تَنْفِقُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَعَلَيْكَ فِي ذَلِكَ الْحُمْسُ تُحْرِجُهُ إِلَى خَلِيفَةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ مِنَ



آل هاشمٍ إِنْ كُنْتَ أَمَنْتَ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى
الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!

ترجمه‌ی نامه:

عبد الله بن حبيب طبری ما را خبر داد، گفت: برای منصور نوشتم و از او درباره‌ی چیزی پرسیدم که در آن خمس واجب است، پس با خط خود برایم نوشت: بدان - خداوند تو را رحمت کند- که هر چه خداوند تو را از جایی که نمی‌پنداری روزی می‌دهد، در آن خمس است، مانند غنیمت و گنج و معدن و زیوری که از دریا بیرون می‌آوری و هدیه و جایزه و سود هنگفتی که از مخارجت بیشتر است و میراثی که به آن گمان نداری از (خویشاوندی) دور و مالی که آن را می‌انباری، پس نه از آن می‌خوری و نه در راه خداوند انفاق می‌کنی هرگاه یک سال بر آن بگذرد، پس بر تو در آن خمس واجب است که آن را به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان از خاندان هاشم بیرون می‌آوری، اگر به خداوند و چیزی که بر بنده‌اش در روز جدایی - روزی که دو گروه با هم رویارو شدند- ایمان داری و خداوند بر هر چیزی تواناست!

شرح نامه:

برای خواندن شرحی بر این نامه‌ی نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۱۲ مراجعه کنید.



نامه‌ی شانزدهم

نامه‌ای ارزشمند از آن جناب که حاوی سی دستور اخلاقی است.

یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت: برای منصور هاشمی خراسانی آمده
 الله تعالی نامه‌ای نوشتم و از او خواستم هر عملی که پس از شناخت حق
 و یاری آن باید انجام دهم تا رستگار شوم را برایم بنویسد. پس برایم نوشت:
 «و اما بعد؛

[۱.] نماز را در اوّل وقت آن بر پا دار.

[۲.] نافله‌ی شب را ترک نکن و در سحرگاه به استغفار کوش.

[۳.] اگر می‌توانی که لحظه‌ای از خداوند غافل نباشی پس نباش؛ چراکه
 غفلت از او ریشه‌ی هر گناهی است.

[۴.] مرگ را بسیار یاد کن و به زیارت قبرها برو؛ چراکه دیری بر زمین
 نخواهی ماند.

[۵.] پنج‌شنبه‌ی اوّل و آخر و چهارشنبه‌ی وسط هر ماه را روزه بگیر؛
 چراکه این سنت است.

[۶.] صدقه بده؛ چراکه گناهانت را فرو می‌ریزد.

[۷.] با پدر و مادرت نیکی کن، اگر چه با توبدی کنند؛ چراکه به اندازه‌ی
 کافی با تو نیکی کرده‌اند.

[۸.] رَجَم خویش را قطع نکن، اگر چه به تار مویی آویخته باشد.

[۹.] دروغ نگو، مگر آنکه بترسی کشته شوی یا کسی را به کشتن دهی.

[۱۰.] غیبت نکن، مگر آنکه کافر یا فاسقی باشد. پس چون بر دیگران
 در غیاب آنان خرده می‌گیری بگو: کسانی که چنین می‌کنند یا چنان
 می‌گویند و نامی از آنان نبر.



[۱۱] جدال نکن، اگر چه حق با تو باشد، بلکه دلیلت را بگو و سکوت کن، اگر چه متهم به شکست شوی.

[۱۲] خطایت را بپذیر، اگر چه بینیت به خاک مالیده شود.

[۱۳] از هر کار بدی که می‌بینی نهی کن و به هر کار خوبی که نمی‌بینی امر کن. این کلید اصلاح جهان است.

[۱۴] پرگویی نکن تا سالم بمانی؛ چراکه گفتار فراوان خالی از عیب نیست.

[۱۵] مزاح نکن، مگر آنکه راست بگویی.

[۱۶] به کسی دشنام نده و تهمت نزن، اگر چه شایسته‌ی مرگ باشد.

[۱۷] به وعده‌ات پایبند باش، اگر چه با کودکی باشد.

[۱۸] آبروی مؤمن را نریز؛ چراکه آبرویت ریخته خواهد شد.

[۱۹] خشم نگیر، مگر اینکه آن را فرو دهی؛ چراکه خشم دروازه‌ای از دروازه‌های دوزخ است.

[۲۰] بر مردم سخت نگیر تا بر تو سخت نگیرند؛ یعنی عیب‌جویی، موشکافی، شماتت و تلافی نکن.

[۲۱] کارهایت را به دیگران نسپار مگر آن‌گاه که فرو می‌مانی.

[۲۲] شکمت را پر نکن و چیزی که مناسب طبعت نیست نخور.

[۲۳] غریزه‌ی جنسی‌ات دیوی گرسنه و خفته است. زنه‌ار آن را بیدار نکن که تو را خواهد خورد.

[۲۴] درباره‌ی چیزی که نمی‌دانی، اظهار نظر نکن؛ چراکه به گزافه‌گویی دچار خواهی شد.

[۲۵] . کمتر از پنج ساعت و بیشتر از هشت ساعت نخواب؛ چراکه به خود زیان خواهی رساند.

[۲۶] . هر خبری که می‌شنوی را حکایت نکن؛ چراکه ممکن است دروغ باشد.

[۲۷] . وقت تو از الماس گران‌بهاتر است. پس آن را برای بازی و کاری که فایده‌ای ندارد صرف نکن.

[۲۸] . مطالعه کن؛ چراکه هنوز چیزهای بسیاری هست که نمی‌دانی.

[۲۹] . ورزش کن؛ چراکه مؤمن قوی از مؤمن ضعیف بهتر است.

[۳۰] . پاکیزه و آراسته باش، اگر چه روزنامه بر تن داشته باشی.

از خداوند برای خودم و تو طلب توفیق و مغفرت دارم و سلام بر تو و هر کسی که پیرو هدایت است».

شرح نامه:

برای مردان و زنان مؤمن بایسته است که قدر این نامه‌ی ارزشمند را بدانند و آن را برنامه‌ی تزکیه و اصلاح خود قرار دهند، تا با این شیوه به خداوند تقرّب یابند و برای یاری خلیفه‌اش در زمین آماده شوند.





نامه‌های هفدهم

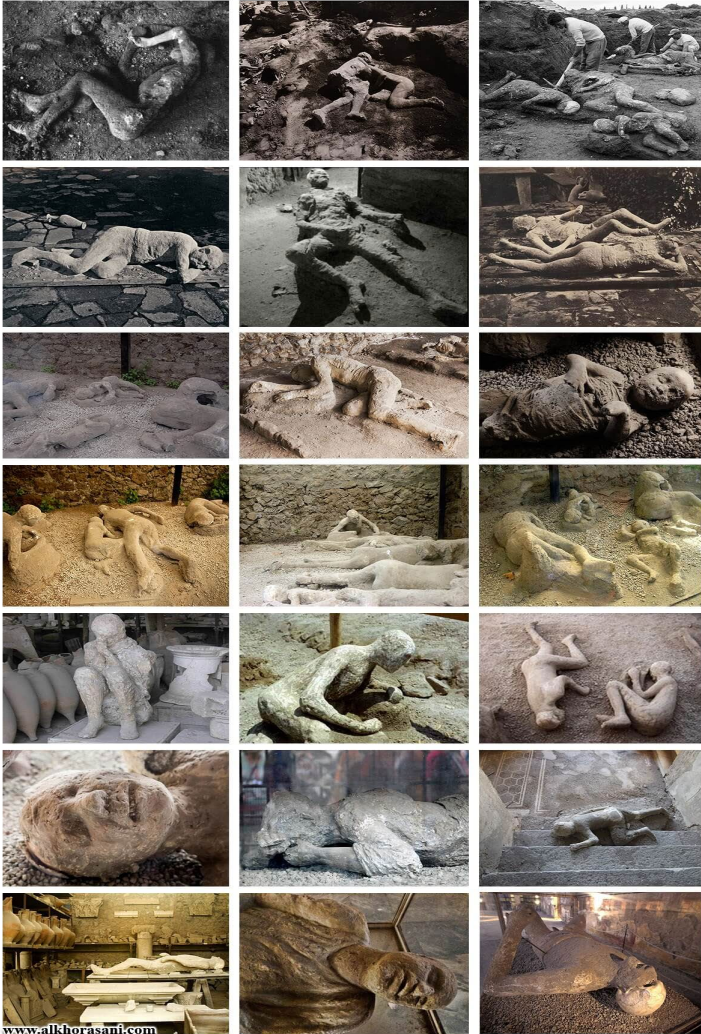
فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از اهل پُمپئی یاد می‌کند و پیروان شهوات را بیم می‌دهد.

آیا کسانی که از باده‌ی شهوات سرمستند و در باتلاق لذات غوطه می‌خورند، از سرگذشت پُمپئی عبرت نمی‌گیرند؟ گویی خنده‌های مستانه‌ی اهلش را می‌شنوم هنگامی که جام‌های شراب را به هم می‌زدند و از فرط طرب رقص می‌کردند و زنان زیبا را در بر می‌گرفتند و آواز می‌دادند که بنوشید و خوش باشید و مرگ از شما دور باد! پس ناگاه در روزی تابستانی، هنگامی که در سواحل ناپل استراحت می‌کردند، از جانب کوه وِزوو بانگی را شنیدند و آتشی را دیدند که به سویشان زبانه می‌کشید؛ با گرمایی که گوشت را می‌پخت و دودی که نفس را می‌برید و آواری که استخوان را می‌شکست و ظلمتی که روز را شب می‌نمود! پس فرصت نیافتند که بگریزند؛ بل فرصت نیافتند که برخیزند؛ چراکه همگی در جاهای خود به خشت‌های پخته تبدیل شدند و در خاکستر داغ فرو رفتند و اینک شما آنان را می‌بینید که چونان مجسمه‌هایی عتیقه سر از خاک برآورده‌اند و چونان کوزه‌هایی شکسته بر سر راه افتاده‌اند!

شرح نامه:

پُمپئی نام شهری در نزدیکی خلیج ناپل در ایتالیا است که روزگاری محل تفرّج و عشرت رومیان بود و در سال ۷۹ میلادی به دنبال فوران آتشفشان وِزوو از روی زمین محو شد و ۱۵۰۰ سال بعد در سال ۱۵۹۹ میلادی سر از خاک برآورد، در حالی که اجساد اهلش به صورت سالم و با حالت سنگواره مشاهده می‌شد و نشان می‌داد که آنان فرصتی برای گریز، بلکه مجالی برای برخاستن پیدا نکرده‌اند. آن جناب در این فراز از نامه‌ی آموزنده‌ی خود، از سرگذشت آنان یاد می‌کند و از کسانی که مانند آنان تسلیم شهوات‌ها و در پی لذت‌های نامشروع هستند می‌خواهد که از عاقبت آنان عبرت بگیرند و خود را از عذاب ناگهانی و سهمگین خداوند ایمن ندانند.

در زیر، تصاویری از اجساد ساکنان شهر پُمپئی و نمونه‌های قالب‌گیری شده از آن‌ها مشاهده می‌شود:



www.alkhorasani.com

مجموعه‌ای نامه‌های حضرت علی‌عنه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



نامه‌های هجدهم

نامه‌ای از آن جناب درباره‌ی سوگواری برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و احکام آن

أَحْبَرْنَا وَوَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيِّ الْخُرَاسَانِيَّ أَسْأَلُهُ عَمَّا يَفْعَلُ النَّاسُ فِي الْجِدَادِ لِأَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: لَا بَأْسَ بِذِكْرِ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَوَصْفِ أَعْمَالِهِمْ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ بِالْحَقِّ وَيَحْرُمُ الْكِذْبُ فِيهِمْ وَالْإِفْتِرَاءُ عَلَيْهِمْ قَطْعًا وَلَا بَأْسَ بِالْبُكَاءِ عَلَى مَصَائِبِهِمْ وَإِنْشَادِ الشُّعْرِ فِيهِمْ إِذَا كَانَ صِدْقًا وَيَكْرَهُ ضَرْبَ الرُّؤُوسِ وَالْحُدُودِ وَالصُّدُورِ وَالظُّهُورِ كَمَا يَفْعَلُ الْعَامَّةُ، يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْحُدُودَ وَشَقَّ الْجُبُوبَ وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ» وَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ حَلَقَ وَسَلَقَ وَحَرَقَ» وَإِنَّمَا الْمَرْغُوبُ فِيهِ الْبُكَاءُ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ شَيْءٌ مَشْرُوعٌ، يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّهُ مَهْمَا كَانَ مِنَ الْعَيْنِ وَمِنَ الْقَلْبِ فَمِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ الرَّحْمَةِ وَمَا كَانَ مِنَ الْيَدِ وَمِنَ اللِّسَانِ فَمِنَ الشَّيْطَانِ» وَكَذَلِكَ الضَّرْبُ فِي الْأَرْضِ بِأَلَاتِ اللَّهْوِ مَعَ الرِّيَابِ وَالْأَعْلَامِ الْمُتَبَدِّعَةِ، فَكُلُّ ذَلِكَ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ وَلَا بَأْسَ بِالْإِجْتِمَاعِ فِي الْمَسَاجِدِ وَالْبُيُوتِ لِمَدْحِهِمْ وَذِكْرِ مَصَائِبِهِمْ وَالْبُكَاءِ عَلَيْهِمْ وَتَعْزِيَةِ ذَوِي مَوَدَّتِهِمْ مَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ كِذْبٌ أَوْ فُحْشٌ أَوْ ضَرْبٌ أَوْ جَرْحٌ أَوْ تَبْذِيرٌ أَوْ تَأْخِيرُ صَلَاةٍ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا وَقَدْ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى وَلَدِهِ إِبْرَاهِيمَ وَذَكَرَ خَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ فَمَدَحَهَا وَبَكَى عَلَيْهَا وَحَثَّ عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى حَمْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَبَكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَدَحَتْهُ وَكَانَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُمَدِّحُ عِنْدَ قَبْرِهِ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَسْمَعُ فَلَا يَنْهَى عَنْهُ، فَكُلُّ هَذَا سُنَّةٌ وَإِنَّمَا الْحَرَامُ الْبِدْعَةُ.

ترجمه‌ی نامه:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: برای جناب منصور هاشمی خراسانی نامه‌ای نوشتم و از او درباره‌ی کارهایی که مردم در سوگ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دهند پرسیدم، پس برای من نوشت: یاد کردن از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و توصیف کارهای آنان و ستایش آنان به حق، اشکالی ندارد و دروغ گفتن درباره‌ی آنان و افترا زدن بر آنان قطعاً حرام است و گریستن بر مصائب آنان و سرودن شعر برای آنان هرگاه راست باشد اشکالی ندارد و زدن بر سرها و روی‌ها و سینه‌ها و پشت‌ها به نحوی که عامه می‌کنند کراهت دارد؛ به دلیل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «از ما نیست کسی که بر روی‌ها می‌زند و گریبان‌ها می‌درد و به فراخوان جاهلیت فرا می‌خواند» و سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من از هر کسی که موی کند و شیون کند و جامه درد بپازم» و تنها کاری که پسندیده است گریستن است و فراتر از آن کار مشروعی نیست؛ به دلیل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «هر چیزی که از چشم و از دل برآید آن از خداوند بلندمرتبه و از رحمت است و هر چیزی که از دست و از زبان برآید آن از شیطان است» و چنین است راهپیمایی در زمین با پرچم‌ها و علامت‌های ابداع شده؛ چراکه همه‌ی آن‌ها بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی به آتش راه می‌یابد و گرد آمدن در مسجدها و خانه‌ها برای مدح آنان و ذکر مصیبت‌هایشان و گریستن برایشان و تعزیت دوستدارانشان اشکالی ندارد هرگاه با آن دروغی یا ناسزایی یا ضربی یا جرحی یا اسراف‌ی یا تأخیری در نماز از اول وقتش نباشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فرزند خود ابراهیم گریست و خدیجه علیها السلام را یاد کرد و مدح فرمود و بر او گریست و به گریستن بر حمزه رضی الله عنه تشویق نمود و فاطمه علیها السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست و او را

مدح کرد و سعد بن معاذ رضی الله عنه در نزد قبرش مدح می‌شد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنید و از آن نهی نمی‌کرد، بنابراین همه‌ی این کارها سنت است و تنها بدعت حرام است.

شرح نامه:

روایات مذکور در نامه‌ی آن جناب، چند نمونه از روایاتی است که در نکوهش نیاحت و نهی از لطمه زدن به خود در سوگواری رسیده است و متواتر معنوی محسوب می‌شود و با کتاب خداوند سازگاری دارد؛ با توجه به اینکه کتاب خداوند، جزع کنندگان به هنگام شر را نکوهیده و فرموده است: «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»؛ «هنگامی که شر به او می‌رسد، بسیار جزع کننده است.» و صبر کنندگان بر مصیبت را ستوده و فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٦﴾
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ﴿١٥٧﴾
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٨﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٩﴾
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٦٠﴾﴾؛ «و به

کسانی که در راه خداوند کشته می‌شوند مردگان نگوئید، بلکه زندگانند، ولی شما نمی‌فهمید و هرآینه شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان مال‌ها و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و صبر کنندگان را بشارت ده؛ همانان که چون مصیبتی به آنان می‌رسد می‌گویند: ما برای خداییم و ما به سوی او باز می‌گردیم. آنان هستند که درودها و رحمتی از پروردگارشان بر آنان است و آنان همان هدایت یافتگانند.» و مراد آن جناب از «علامت‌های ابداع شده» سازه‌های فلزی سنگین و صلیب‌مانندی در میان اهل تشیع است که شاخه‌هایی بر فراز خود دارد و پارچه‌ها و مجسمه‌هایی بر روی آن نصب شده است و جاهلان قوم آن را بر دوش می‌کشند.

برای خواندن رهنمودهای دیگری از آن جناب درباره‌ی سوگواری برای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و احکام آن، به گفتار ٤١ مراجعه کنید.

مجموعه‌ی نامه‌های حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى





نامه‌ی نوزدهم

فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از فرجام گذشتگان یاد می‌کند و به حاکمان زمین هشدار می‌دهد.

هان ای حاکمان زمین که به اقتدار خویش می‌بالید و به ارتش‌ها و سلاح‌هایتان مغرورید و می‌پندارید که تا ابد حکم خواهید راند! بترسید از خداوندی که حکومت شایسته‌ی اوست و اقتدارش جهان را بر پا داشته و ارتش‌ها و سلاح‌هایش آسمان و زمین را پر کرده است؛ چراکه اگر بخواهد شما را در زمین فرو می‌برد، چونان که هزار هزار سال بعد فسیل‌تان از آن بیرون آورده شود، پس از فسیل خزندگان تمییز داده نشود!

هرآینه او پیش از شما امت‌های بسیاری را در خاک فرو کرده یا به زیر آب فرو برده، بلکه تمدن‌هایی را نابود ساخته و قاره‌هایی را ناپدید نموده است! کجاست تمدن بین‌النهرین که خاستگاه اساطیر است و کجاست پادشاهی شکوهمند ایران و روم؟! کجا هستند بنا کنندگان اهرام مصر و کسانی که سنگ‌های عظیم را چون خشت‌های کوچک بر هم می‌نهادند؟! کجاست آنلان‌تیس آن قاره‌ی گم شده که می‌پندارند زمانی وجود داشته است؟! آیا کجایند اقوام گم شده که کسی جز او از سرنوشت آن‌ها آگاه نیست؟! آیا او نمرود را هلاک نکرد و فرعونیان را به دریا نریخت و عاد و ثمود را از زمین برداشت و آنانی را که هفت پادشاه در برابرشان سجده می‌کردند و پانصد برده تخت‌هاشان را بر می‌کشیدند، در حالی که هر یک گردن‌های افراشته و سینه‌های ستبر داشتند و طلا و جواهر می‌بخشیدند و لشکریان عظیم می‌آراستند و بر روی زمین می‌خرامیدند و می‌سرودند: «ما زورآورتر و برتریم و چه کسی ما را شکست تواند داد؟!» پس آنان را شکست داد و بینی‌هاشان را بر خاک مالید، چونان که سوسک‌ها در گوشت‌هاشان می‌لولیدند و سگ‌ها بر استخوان‌هاشان شاشه می‌کردند!

پس اکنون چه چیزی شما را بر او جرأت داده است که در برابرش سر فرود

نمی‌آورید، هنگامی که شما را به سویش فرامی‌خوانم تا حکومتش را بپذیرید، پس به سوی من سر بر نمی‌کنید و دهان‌هاتان بر من خندان است؟! آیا طیاره‌هاتان جز مانند مگس‌هایی است که می‌پرند و موشک‌هاتان جز مانند پشه‌هایی است که می‌گزند و لشکریان‌تان جز مانند مورچه‌هایی است که می‌روند؟! با یک زلزله کاخ‌هاتان فرو خواهد ریخت و با یک توفان شهرهاتان هموار خواهد شد و با یک سیل آثار‌تان محو خواهد گردید! کدامین اقتدار شما را نجات خواهد داد و کدامین ارتش و سلاح به شما سود خواهد رساند، هنگامی که امراض مهلک در میان‌تان شیوع یابد یا آب‌هاتان در زمین فرو رود یا چاه‌های نفت و گازتان بخشکد؟! اگر دیگر باران نیارد چه خواهید آشامید و اگر دیگر گیاه نروید چه خواهید خورد؟! اگر آفت خانه‌هاتان را بگیرد به کجا خواهید رفت و اگر وحشت بر شما مستولی شود چگونه خواهید خوابید؟! کودکان‌تان را چگونه آرام خواهید کرد و زنان‌تان را چگونه تسلی خواهید داد؟!!

آیا می‌پندارید که اگر در برابرش تسلیم نشوید، آسیبی نخواهید دید و اگر حکومتش را نپذیرید، مشکلی پیش نخواهد آمد؟! هرآینه مرگ بر شما سایه خواهد انداخت، بل چیزی که مرگ را از آن دوست‌تر خواهید داشت! یکدیگر را خواهید درید و از پوست یکدیگر پوستین خواهید ساخت! پدر سر پسر را خواهد برید و پسر گوشت پدر را خواهد خورد! در همه‌ی شهر زنی پاک یافت نخواهد شد و مردی امین به دست نخواهد آمد؛ چراکه همگی تردامن و دزد خواهند بود! مانند کرم در پلیدی خواهید خزید و مانند خوک در لجن خواهید پرید! به پدر و مادر‌تان دشنام خواهید داد و بر روی خواهر و برادر‌تان آب دهان خواهید افکند! خداوند را انکار خواهید کرد و رستاخیز را به سخره خواهید گرفت! برای شیطان سجده خواهید برد و برای شکم و فرج جان خواهید داد! نفرت جسم‌تان را خواهد سوخت و خشم جان‌تان را خواهد کاست! از هر دو تن یکی دیوانه خواهد بود، ولی کدام یک معلوم نخواهد بود! خاک‌تان بوی مدفوع خواهد داد و آبتان رنگ ادرار

خواهد گرفت! آسمان شیون خواهد کرد، ولی کسی به آن گوش نخواهد سپرد و زمین خون خواهد برآورد، ولی کسی به آن نخواهد نگریست! تا آن گاه که در نجاست خود غرق شوید و مانند مرداری در نمک استحاله گردید! این بهترین سرنوشت شماس است اگر در برابر خداوند تسلیم نشوید و این خوش‌ترین عاقبت شماس است اگر حکومتش را نپذیرید!

من شما را از این سرنوشت بیم می‌دهم تا به آن دچار نشوید و از این عاقبت می‌ترسانم تا از آن رستگاری یابید، ولی پیداست که در جهالت استوارید و هشدارم را جدی نمی‌گیرید؛ مانند کودکی که با آتش بازی می‌کند و مانند دیوانه‌ای که به سوی شیر می‌دود! با خود می‌گویید که این کیست و چه می‌گوید و حکومت خداوند کدام است و خنده‌زنان روی می‌گردانید! زود باشد که بدانید من کیستم و چه می‌گویم و حکومت خداوند کدام است، هنگامی که آتشفشان خشمش فعال شود و گدازه‌ی عذابش فوران کند و دود انتقامش به هوا برخیزد و جهانتان را در تاریکی فرو برد و خنده‌هاتان را به گریه و گریه‌هاتان را به ضجه مبدل گرداند! آن روز من را خواهید شناخت و سخنم را به یاد خواهید آورد و بر خود لعنت خواهید فرستاد و خواهید گفت: «چه اندازه جاهل و غافل بودیم و چه اندازه زیان کردیم و بدبخت شدیم!»

وای بر کسانی که به جای خلیفه‌ی خداوند خلیفه‌ای و به جای ولیّ خداوند ولیّی گرفته‌اند و از کسی اطاعت می‌کنند که خداوند به اطاعت از او امر نکرده است؛ چراکه به زودی پوست از سرشان بر می‌گند و استخوان‌شان را در هم می‌شکند و آنان را در آتش می‌افکند، در حالی که فریادرسی برایشان نیست! مانند خر بانگ خواهند داشت و مانند گرگ زوزه خواهند کشید، هنگامی که داس بلا آنان را می‌چیند و آسیاب مصیبت آنان را می‌کوبد!

هان ای انسان! تو عمر خود را کرده‌ای و آزمون خود را پس داده‌ای! زمین را از چرک خود ملوث ساخته‌ای و آسمان را با دود خود سیاه نموده‌ای!

دریاها نجاست را تطهیر نمی‌کنند و کوه‌ها بزرگی گناهت را نمی‌پوشانند! دستانت به خون آلوده است و از دهانت آتش زبانه می‌کشد! شهوت شهرها را غرق کرده و غضب روستاها را سوزانده است! برای قدرت به جنایت دست یازیده‌ای و برای ثروت به غارت روی آورده‌ای! به من بگو تا کی چنین طاغی خواهی بود و تا کجا چنین ساقط خواهی شد؟! آیا وقت آن نرسیده است که باز ایستی؟! آیا وقت آن نرسیده است که باز گردی!؟

هان ای مردم! آگاه باشید که عذاب خداوند به شما نزدیک شده است؛ من آوایش را می‌شنوم و بویش را استشمام می‌کنم و سایه‌اش را می‌بینم، ولی بیشتر شما غافلید! اگر سر نجات دارید، من را با شما نصیحتی است: از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به سوی او توبه کنید و از کسی فرمان برید که او تطهیرش کرده و هدایتش نموده است، همان که وصفش را در صحف پیامبران می‌یابید و نامش را در کتب گذشتگان می‌خوانید، نه از کسی که عقلی اندک و ادعایی بسیار دارد و از هوای نفس پیروی می‌کند و بسیار مستبد و ستیزه‌جوست. آن گاه خواهید دید که زمین از عدالت پر می‌شود، چونان که از ظلم پر شده و عدالت از غسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر و از برف پاکیزه‌تر است. پس اگر ابا کردید بدانید که حکومت‌تان شما را از خداوند نجات نخواهد داد و ارتش‌ها و سلاح‌هایتان شما را از او حفظ نخواهد کرد، همان گونه که حکومت گذشتگان آنان را از او نجات نداد و ارتش‌ها و سلاح‌هایشان آنان را از او حفظ نکرد، هنگامی که خشمش بر آنان افروخته شد و عذابش بر آنان فرود آمد!

اینک ای سرکشان! در انتظار نابودی باشید؛ زیرا به شما گفتم که خداوند در حال گذر است، پس از سر راهش کنار بروید، ولی از سر راهش کنار نرفتید و گفتید که راه فراخ است؛ پس ناگزیر از روی شما عبور خواهد کرد و شما را پایمال خواهد ساخت و آن گاه یافت نخواهید شد، مگر در زیر خاک‌ها و لابه‌لای سنگ‌ها و ریشه‌ها!



شرح نامه:

اگر کسی با این نامه‌ی شگفت‌آور و نورانی، از خواب غفلت برنخیزد و از عذاب خداوند نهراسد و از پیروی طواغیت دست بردارد و به زمینه‌سازی برای حکومت خداوند روی نیاورد، بی‌گمان به سنگ یا چیزی سخت‌تر از آن تبدیل شده است! حاجت به بیان نیست که مراد آن جناب از کسی که خداوند «تطهیرش کرده و هدایتش نموده است، همان که وصفش را در صحف پیامبران می‌یابید و نامش را در کتب گذشتگان می‌خوانید»، امام مهدی علیه السّلام است که وصفش در صحف پیامبران آمده و نامش در کتب همه‌ی مذاهب اسلامی مذکور است و زمینه‌سازی برای ظهورش بزرگ‌ترین تکلیف مسلمانان جهان محسوب می‌شود، تا حدّی که خودداری‌شان از آن تبعاتی چنین وخیم دارد و به فرجامی چنان هولناک می‌انجامد.

برای آشنایی با چگونگی زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی علیه السّلام، به بخش آشنایی با نهضت مراجعه کنید.



نامه‌های بیستم

فرازی از نامه‌ی آن جناب که در آن از روز رستاخیز یاد می‌کند و از فرجام دنیاگرایی بیم می‌دهد.

این قوم را ببین که چگونه در هم آویخته‌اند و برای دست یافتن به برتری پا بر سر هم می‌گذارند؛ با دروغ‌ها و نیرنگ‌ها، با غیبت‌ها و تهمت‌ها، با دشنام‌ها و تحقیرها، با چاپلوسی‌ها و دورویی‌ها، با حسادت‌ها و خیانت‌ها، با خودخواهی‌ها و تنگ‌نظری‌ها، با عیب‌جویی‌ها و لجبازی‌ها، با سخن‌چینی‌ها و پرده‌داری‌ها، با کینه‌توزی‌ها و بریدن پیوندها؛ مانند مگس‌هایی که برای نشستن بر مدفوعی با هم می‌ستیزند! آیا می‌پندارند که فرصت دارند تا به هر آنچه می‌خواهند دست یابند؟! می‌گویند که امسال چنین خواهیم کرد و سال دیگر چنان، در حالی که نمی‌دانند فردا زنده خواهند بود یا مرده و تندرست خواهند بود یا بیمار و بی‌نیاز خواهند بود یا تهی‌دست و آزاد خواهند بود یا گرفتار و در امان خواهند بود یا هراسان! چنین نیست، بلکه عمرهاشان کوتاه‌تر از آرزوهاشان است و مرگ‌هاشان نزدیک‌تر از چیزی است که می‌جویند؛ هنگامی که حادثه آنان را غافلگیر می‌کند و جان را از پیکرشان بیرون می‌کشد، چونان که سیخ را از کباب؛ پس بر دست‌ها برداشته می‌شوند و در گورها گذاشته می‌شوند و در تنگ تاریک تنها می‌مانند، در حالی که بسته شدن روزن‌ها را می‌بینند و ریزش سنگریزه‌ها را می‌شنوند و حرکت مورها را احساس می‌کنند و نمی‌دانند که آیا بر آنچه پشت سر نهاده‌اند اندوهگین باشند، از زنان درمانده و فرزندان خردسال و طلبکاران نابردبار و اموال پراکنده و املاک بی‌سامان و کارهای ناتمام، یا از آنچه پیش رو دارند نگران باشند، از جهان ناشناخته و موجودات بیگانه و حقوق دامن‌گیر و تکالیف ناکرده و حساب دشوار و عقاب جانکاه و دهشت‌روزی که آسمان در آن بر می‌آشوبد و زمین در آن زیر و رو می‌شود و خورشید در آن تاریک می‌گردد و ستارگان در آن فرو می‌ریزند و کوه‌ها در آن

فرو می‌پاشند و دریاها در آن به جوش می‌آیند و اموال در آن رها می‌شوند و مردگان در آن بر می‌خیزند و زندگان در آن می‌گریزند و دل‌ها در آن به حلقوم می‌رسند، نه بیرون می‌آیند تا یکسره کنند و نه به جای خود باز می‌گردند تا آسوده؛ روزی که جهان پس از پیدایش، مانند آن را ندیده؛ روزی مانند روز پیدایش، بلکه سهمگین‌تر از آن!

آگاه باشید که رستاخیز نزدیک شده و آژیر آن به صدا درآمده است! زود باشد که به بالا بنگرید و آسمان را نبینید و به پایین بنگرید و زمین را شناسید؛ هنگامی که چونان تخته‌ای بر موج، بالا و پایین شوید و چونان پری در باد، چپ و راست گردید و ندانید که شب است یا روز و خوابید یا بیدار و مرده‌اید یا زنده؛ هنگامی که زنان باردار، بار خود را بیندازند و مادران شیرده، شیرخوار خود را وا گذارند و کودکان خردسال، موی سپید گردانند و دلیران بی‌باک، قالب تهی نمایند و هر چیز به اصل خود بازگردد و هر کس جز به خود نیندیشد؛ آن گاه از کاری که کرده‌اید آگاه خواهید شد و سزای آن را بتمامی خواهید دید؛ اگر به گماشته‌ی خداوند گرویده‌اید و او را با دست و زبان یاری رسانده‌اید، امان خواهید یافت؛ چراکه بهترین کار را انجام داده‌اید و اگر به گماشته‌ی دیگران گرویده‌اید و او را با دست و زبان یاری رسانده‌اید، وای به حالتان خواهد بود؛ چراکه بدترین کار را انجام داده‌اید؛ تا کسانی از شما که پشتیبان ستمگرانند بدانند که آنان روز سختی خواهند داشت و به دژه‌ای پر از دود و آتش پرتاب خواهند شد؛ دژه‌ای که ژرفنای آن از آسمان تا زمین است و در آن آب جوشان و سنگ گدازان.



نامه‌های بیست و یکم

نامه‌ای از آن جناب درباره‌ی احکام نماز میت

أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَادِقٍ الْإِصْفَهَانِيُّ، قَالَ: مَاتَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَكَتَبْتُ إِلَى الْمُنْصُورِ أَسْأَلُهُ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ، فَكَتَبَ لِي:

«السُّنَّةُ فِيهَا خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ وَلَوْ نَقَصْتَ وَاحِدَةً أَوْ زِدْتَ فَلَا بَأْسَ وَلَيْسَ فِيهَا دُعَاءٌ مُوقَّتٌ فَتَقَوُّمٌ بِجِذَائِهِ مُسْتَقْبِلًا لِلْقَبْلَةِ فَتَكْبِيرُ فَتَقُولُ:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهَدْيِ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، ثُمَّ تَكْبِيرُ فَتَقُولُ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى، اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، ثُمَّ تَكْبِيرُ فَتَقُولُ:

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ رَبَّنَا اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَذَكَرْنَا وَأُنثَانَا وَشَاهِدِنَا وَعَائِنَا وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ،

ثُمَّ تَكْبِيرُ فَتَقُولُ:

اللَّهُمَّ هَذَا عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ تَوَفَّيْتَهُ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيَّ رَحِمَتِكَ



وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ فَأَرْحَمُهُ وَلَا تُعَذِّبُهُ فَإِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَأَنْتَ كَمَا قُلْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمٌ، فَأَعِزُّ لَهُ دُنُوبَهُ وَكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ
وَتَقْبَلُ مِنْهُ حَسَنَاتِهِ وَأَدْخِلُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ،
ثُمَّ تَكْتَبُ وَ تَنْصَرِفُ».

ترجمه‌ی نامه:

حسن بن محمد صادق اصفهانی ما را خبر داد، گفت: مردی از خانواده‌ی
ما درگذشت، پس برای منصور نوشتم و از او درباره‌ی نماز بر میت پرسیدم،
پس برابم نوشت:

«سنت در آن پنج تکبیر است و اگر یکی کم کنی یا بیفزایی
اشکالی ندارد و در آن دعای معینی نیست، پس مقابل او در
حالی که روی به قبله داری می‌ایستی، آن گاه تکبیر می‌گویی
پس می‌گویی:

به نام خداوند و با خداوند و ما برای خداوند هستیم و به سوی
او باز می‌گردیم، گواهی می‌دهم که جز خداوند خدایی نیست،
یگانه است و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و
فرستاده‌ی اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را
بر هر دینی پیروز گرداند اگرچه مشرکان کراهت داشته باشند،

سپس تکبیر می‌گویی پس می‌گویی:

ستایش برای خداوند و درود بر آن بندگان که آنان را برگزید،
آیا خداوند بهتر است یا چیزی که شریک قرار می‌دهند؟!
خداوند! بر محمد و بر آل محمد صلوات فرست چونانکه بر
ابراهیم و بر آل ابراهیم صلوات فرستادی و بر محمد و بر آل
محمد برکت فرست چونانکه بر ابراهیم و بر آل ابراهیم برکت
فرستادی، به راستی که تو ستوده و شکوهمندی،

سپس تکبیر می‌گویی پس می‌گویی:

پروردگارا! ما شنیدیم ندا دهنده‌ای را که ندا می‌داد به پروردگارتان ایمان آورید، پس ایمان آوردیم، پروردگارا! پس گناهانمان را بیامرز و بدی‌هایمان را ببوشان و ما را به همراه نیکان بمیران، خداوندا! ما و برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفتند را بیامرز و در دل‌هامان کینه‌ای از کسانی که ایمان آوردند قرار نده، پروردگارا! به راستی که تو رؤوف و مهربانی، پروردگارا! زندگان و مردگان و مردان و زنان و حاضران و غایبان و کوچکان و بزرگان ما را بیامرز، خداوندا! هر کس از ما که او را زنده می‌داری بر اسلام زنده بدار و هر کس از ما که او را می‌میرانی بر ایمان بمیران،

سپس تکبیر می‌گویی پس می‌گویی:

خداوندا! این بنده‌ی تو پسر بنده‌ی توست، او را از دنیا بردی و او نیازمند به رحمت توست و تو از عذاب او بی‌نیازی، پس او را رحمت کن و عذاب نکن؛ چراکه او از مؤمنان بود و تو چنانکه فرمودی با مؤمنان مهربان هستی، پس گناهان او را بیامرز و بدی‌های او را ببوشان و نیکی‌های او را قبول کن و او را به بهشت درآور، با رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان،

سپس تکبیر می‌گویی و بر می‌گردد).

شرح‌نامه:

برای خواندن شرح این نامه‌ی نورانی، به پرسش و پاسخ ۲۸۳ مراجعه کنید.





نامه‌های بیست و دوم

فرازی از نامه‌ی آن جناب برای مردم که در آن احوالشان را وصف می‌کند و از عاقبت کارشان بیم می‌دهد.

آخرت را از یاد برده‌اید و در دریای پر تلاطم دنیا غرق شده‌اید. دغدغه‌های زندگی، شما را مشغول کرده و افسونِ عصر جدید، شما را مسخ نموده است. دیگر به چیزی جز شکم‌هاتان نمی‌اندیشید و برای دین خود غصه نمی‌خورید؛ دینی که عقاید آن را نمی‌شناسید و از احکام آن آگاه نیستید. همنشینانِ جهل‌اید و همسایگان بی‌خبری! از بزرگانِ تقلید می‌کنید و عقل خود را به کار نمی‌اندازید! هر روز در پی کسی می‌روید و خود را با چیزی سرگرم می‌سازید! مسلمان هستید و نیستید و ایمان دارید و ندارید! دیگر مشتاق بهشت نیستید و از دوزخ نمی‌هراسید! آرزوهاتان دراز شده، در حالی که عمرهاتان کوتاه گردیده است! ایمان شما سست و تقواتان اندک شده است. اخلاق شما پست گردیده و گناهانتان فزونی گرفته است. دل‌هاتان سنگ و سینه‌هاتان تنگ شده است. راستی از زندگی‌هاتان رفته و دروغ به جای آن آمده است. محبت از میان شما برخاسته و نفرت به جای آن نشسته است. کوچک شما به بزرگان احترام نمی‌گذارد و بزرگ شما با کوچکتان مهر نمی‌ورزد. برکت از زندگی شما رفته و رودهاتان کم‌آب شده است. آسمان با شما قهر کرده است و محصول زمین‌هاتان خوب نیست. به وضع هول‌ناک خود عادت کرده‌اید و مرضی که روح‌تان را گرفته است احساس نمی‌کنید. پس اینک با آواز من هنگامی که فریاد می‌زنم بیدار شوید و با عصای من هنگامی که بر پهلویتان می‌نوازم به خود آید؛ و گرنه این غفلت و ناآگاهی مانند آتشی سوزان که زبانه‌های ترسناکش غرش می‌کند و دود غلیظش، راه نفس را بر شما می‌بندد، زندگی‌تان را فرا می‌گیرد و روزتان را به شبی تاریک مبدل می‌سازد!



نامه‌های بیست و سوم

**فرازی از نامه‌ی آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد
و از خداوند می‌ترساند.**

برای خداوند شریکی نگیر؛ چراکه ظلمی بزرگ‌تر از این نیست. او آفریننده و روزی دهنده است و چرخه‌ی حیات را می‌چرخاند. او قانون‌گذار و حکمران است و کسی جز او این گونه نیست. تنها از او حاجت بخواه و تنها به نام او سوگند بخور. به غایب استغاثه نکن و به قبر دخیل نبند. به درخت متوسل نشو و به سنگ پناه نبر. تنها از خداوند اطاعت کن، یعنی از کسی که او نام برده است. خداوند برای تو کافی است و تو را به دیگری نیازی نیست. از او بر حذر باش و احتیاط کن؛ چراکه قادر است تو را نابود کند. در برابرش به نیکی سلوک کن، مبادا بر تو خشم گیرد و تو را بزند، پس به قعر جهنم پرتاب شوی. خشنودی‌اش را بجوی تا تو را بنوازد و به چیزی که می‌خواهی برساند؛ چراکه هرگاه با کسی دوستی کند، او را دو دنیا می‌دهد و هرگاه با کسی دشمن شود، نمی‌دانی که با او چه می‌کند!

از خداوند بترس تا پاکیزه شوی؛ زیرا ترس از او مانند آب گرم است که چرک را می‌زداید و لکه را از بین می‌برد. او را در تنهایی حاضر و در تاریکی ناظر بدان، تا تنهایی تو را نفریبد و تاریکی تو را جرأت ندهد. او قاضی، شاهد و مدعی است و مجرم را می‌گیرد و کیفر می‌دهد. آیا مجرم از شاهد نمی‌اندیشد و از قاضی پروا ندارد؟! چون دسیسه می‌کنی، دسیسه‌ات را می‌داند و چون نجوا می‌کنی، نجوایت را می‌شنود؛ زیرا از رگ گردن به تو نزدیک‌تر است. آیا به فکر آبرویت نیستی و از حاضر و ناظر شرم نمی‌داری؟!

چه خواهی کرد هنگامی که مرگ فرا می‌رسد و قیامت بر می‌خیزد و ترازو گذاشته می‌شود و دوزخ شعله‌ور می‌گردد؟! آیا مال نجات خواهد داد یا ایمان و مقام به کارت خواهد آمد یا تقوا؟! مؤمن باش تا زنده بمانی و تقوا پیشه کن تا کام یابی؛ زیرا آنان که بی‌ایمانند، هلاک خواهند شد و آنان که



بی‌تقوایند، بدبخت؛ مانند کسانی که از دین برگشته‌اند، پس می‌گویند: «خداوند موجود نیست» و می‌گویند: «بهشت چیست و دوزخ کدام است؟!» و بر دین‌داران خنده می‌زنند؛ زیرا روزهای خداوند را از یاد برده‌اند و نشانه‌هایش را نادیده گرفته‌اند و به دانسته‌های خود مغرور شده‌اند و از اباطیل کسانی پیروی کرده‌اند که عقل را وانهاده‌اند و مانند حیوان زیست می‌کنند؛ یا مانند کسانی که در دین سست شده‌اند، پس نماز نمی‌گزارند و زکات نمی‌پردازند و روزه نمی‌گیرند و ربا می‌خورند و در شهوت غوطه می‌زنند و در پی بطالت می‌روند، تا زمین را به هرزگی نجس سازند و به فسق بینبارند، تا برکت از آن برداشته شود و بلا بر آن فرود آید و نجات دهنده‌ای نباشد. زنهار از آنان نباش، بلکه ایمانت را نگاه دار، اگر چه کفر مانند توفان بوزد و تقوایت سست نشود، اگر چه گناه مانند زلزله بلرزاند؛ چراکه صابران ستون‌های زمین هستند، یا چونان ستارگان آسمان. به برکت آنان نعمت نازل می‌شود و عذاب به تأخیر می‌افتد.



نامه‌ی بیست و چهارم

نامه‌ای شگفت از آن جناب در عتاب با کسانی که حقانیتش را می‌بینند و به یاری‌اش نمی‌شتابند.

ای مردنمایان نامرد! و ای فرومایگان نازپرورد! ای که اسم شما اسم مردان است و رسم شما رسم نامردان! ای که روی شما روی مسلمانان است و خوی شما خوی نامسلمانان! می‌دانید و کاری نمی‌کنید و می‌توانید و یاری نمی‌کنید. در گفتار رنگینید و در کردار سنگینید. در کار دنیا چُستید و در کار عقبا سستید. اگر تیرید، تیر شکسته‌اید و اگر زنجیرید، زنجیر گسسته‌اید. نه حق را یارید و نه باطل را خارید. آسمان پر ابرید و نمی‌بارید و صاحبان بذرید و نمی‌کارید. که هستید جز ردلان پست و رندان مست؟! بدبخت کسی که دل به شما بست و خوشبخت کسی که از دست شما رست!

یار شما خبر می‌دهد از کار شما! حق را شناختید و روی برتافتید، پس گنجی را یافتید و دور انداختید! آیا به دنیا راضی شدید و سرگرم این بازی شدید؟ در حالی که دنیا، پایگاه غرور است و جایگاه عبور است. پس کور باد آن که حقیقت را ندید و دور باد آن که از حقیقت برید! ...

آیا اهل وفا کس نیست و این همه جفا بس نیست؟! مگر شما را نفس نیست؟! دردتان چیست؟! مردتان کیست؟! از کدام جام مستید و در کدام دام هستید؟! وای بر شما و آی از شما! که سینه‌ام را خستید و قلبم را شکستید و دستم را بستید و خشنود هستید.

ای داد! چه پاسخ خواهید داد؟! که هدایتیم بر شما عیان است، ولی حمایتیم بر شما گران است! چه می‌جوئید و چه می‌گویید؟ چرا خاموشید؟ مگر مدهوشید؟ آیا گوش ندارید برای شنیدن؟ یا هوش ندارید برای فهمیدن؟ می‌بینید که کتاب خدا مهجور است و خلیفه‌ی خدا مقهور است و دنیا پر از ظلم و جور است؟ یا آن که دیدگانتان کور است؟



شما را به خدا، به پا خیزید و یکدیگر را برانگیزید و برای حق عرق ریزید
و با باطل بستیزید!

شما را به خدا، دعوت‌م را اجابت کنید و نهضت‌م را حمایت کنید و دشمن‌م
را ملامت کنید!

شما را به خدا، از حق نگریزید و با اهل آن نستیزید و در زمین فتنه
نینگیزید!

شما را به خدا، رخت جهاد بپوشید و برای معاد بکوشید و زهر عناد
ننوشید!

شما را به خدا، کاری کنید و دین خدا را یاری کنید و از خلیفه‌اش
پاسداری کنید!

شما را به خدا، به هوش آیدید و برای خدا به جوش آیدید و بر دشمنش به
خروش آیدید!

شما را به خدا، یا پاک شوید یا خاک شوید!

شما را به خدا، راضی به مرگ بشوید و راضی به ننگ نشوید!

شما را به خدا، در راه حق جانبازی کنید تا در دو عالم سرافرازی کنید!
کیست که مرا یاری کند؟

شرح نامه:

اگر می‌خواهی به این ندای بنده‌ی صالح خداوند پاسخ دهی و به یاری
او بشتابی تا از صف «مردنمایان نامرد و فرومایگان نازپرورد» جدا شوی
و به صف زمینه‌سازان ظهور خلیفه‌ی خداوند در زمین بپیوندی، وقت را
تلف نکن و فرصت را از دست نده. همین حالا به **بخش عضویت** در نهضت
مبارک بازگشت به اسلام مراجعه کن و با یاران آن جناب همراه شو و هر کاری

از دستت بر می آید برای نشر دعوت او در جهان انجام بده؛ با فکر خود، با زبان خود، با قلم خود، با مال خود، با اعتبار خود، با نفوذ خود و با هر چیزی که خداوند به تو روزی کرده است.





نامه‌س بیست و پنجم

**فرازی از نامه‌ی آن جناب برای یکی از یارانش که در آن او را پند می‌دهد
و از همنشین بد بر حذر می‌دارد.**

از خداوند پروا کن اگر زیرک هستی؛ چراکه جز احمق از او بی‌پروا نیست. دینش را بشناس و بر طبق آن مشی نما تا بر صراط مستقیم رهسپار باشی. زنه‌ار به حریمش نزدیک نشو و از حدودش تجاوز نکن، مبادا تو را معدوم گرداند. هنگامی که باب گناه گشوده می‌شود و بستر آن پهن می‌گردد، او را یاد کن که تو را می‌بیند و از راهی که رفته‌ای بازگردد. چشمانت را بگشای تا ببینی که جای گناه، از چاه مستراح آلوده‌تر است. پس آن را ترک کن و بروو اگر همنشینت گفت: «به کجا می‌روی؟» بگو: «به سوی عافیت!» چه بسیار لذت کوتاهی که به حسرتی طولانی انجامیده و چه بسیار شهوت گذرایی که نفرتی ابدی در پی داشته است! مبادا از همنشینت شرم کنی که گناهی را وانهی و از پروردگارت شرم نکنی که آن را مرتکب شوی؛ چراکه این حماقت است! آیا خود را به روغن بیلابی و آتش زنی تا همنشینت ببیند و دستک زند؟! آیا خود را در هاویه بیفکنی تا نگوید که ترسید و نتوانست؟!

هنگامی که می‌گوید: «بیا تا در کمین فلانی بنشینیم و خوش را بر زمین بریزیم؛ چراکه ما من بدی کرده و هنگام انتقام است»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبادا در قتل بی‌گناهی شریک شوی، پس تا ابد ملعون گردی و هنگامی که می‌گوید: «بیا تا زنی را از راه برداریم و با او بیامیزیم؛ چراکه من را مال فراوان و چاقوی بزّان است»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبادا فحشا را در زمین بگسترانی، پس بلا را از آسمان فرود آوری و هنگامی که می‌گوید: «بیا تا به خانه‌ی همسایه برآییم و مال او را برداریم؛ چراکه به سفر رفته و دیوار کوتاه است»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبادا شهر را ناامن گردانی و خانه‌ی آباد را ویران نمایی و هنگامی که می‌گوید: «بیا تا شبی بنوشیم و خوش بگذرانیم؛ چراکه نزد من شرابی نیکوست»، از خداوند

بترس و با او همراه نشو؛ مبدا نجس گردی و به عریده و شرارت پردازی و هنگامی که می‌گوید: «بیا تا بنگ بسوزانیم و مخدر استعمال کنیم؛ چراکه سر را سبک می‌دارد و غم را از دل می‌زداید»، از خداوند بترس و با او همراه نشو؛ مبدا معتاد گردی و دنیا و آخرت را به دود بفروشی.

از همنشین بد گریزان باش؛ چراکه تو را بدبخت خواهد کرد. از دهانش آتش می‌جهد و قدم‌هایش به سوی هاویه است. زشتی را می‌آراید و گناه را سهل می‌نماید. از نیکی باز می‌دارد و بر پرهیزکاری می‌خندد. او را از خویش بران، چونانکه سگ ولگرد را می‌رانی. آیا او را وا بگذاری تا تو را بگذرد؟! برای خویش همنشین خوبی پیدا کن که تو را به نیکی امر کند و از بدی باز دارد؛ وگرنه بر تنهایی صبر کن؛ چراکه از همنشین بد داشتن بهتر است.

خوشا به حال کسی که پند برای او سودمند است؛ چراکه او نجات خواهد یافت، اگرچه از درّه‌ی ژرف آویخته باشد و بدا به حال کسی که از پند رویگردان است؛ چراکه او هلاک خواهد شد، اگرچه بر زمین هموار ایستاده باشد.





هلا ای مردم! بیمناک باشید؛ چراکه شما بدون هدایتی از جانب خدا دین‌داری کرده‌اید و به راه‌هایی ناشناخته گام نهاده‌اید و در گیر و دار دگرگونی‌های زمان رنگ باخته‌اید و در کشاکش فتنه‌های جهان در هم شکسته‌اید و اکنون پیرو کسانی شده‌اید که خداوند پیروی آنان را از شما نخواست است؛ پس اولیائتان شما را از نور به تاریکی بیرون آورده‌اند و برایتان در دین چیزی را تشریح کرده‌اند که خداوند به آن اذن نداده؛ چنان‌که فرموده است: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِّي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری / ۲۱)؛ «یا برای آنان پیشوایانی است که برایشان چیزی از دین را تشریح کرده‌اند که خداوند به آن اذن نداده است و اگر نبود بنای بر جدایی، میان آنان حکم می‌شد و هرآینه ستم‌کاران را عذابی دردناک خواهد بود».

(الکلم الطَّيِّب، ص ۳۵)



با نگاه اطلاع‌رسانی دقیق‌تر، می‌توانید به آدرس‌های زیر مراجعه کنید